[illegible] اول در [illegible] حساب [illegible] این [illegible] شود [illegible] فصل
در [illegible] چه و آن مشتمل [illegible] فهرست [illegible] اول در حساب [illegible]
[illegible] و چهار جدول [illegible] در معرفت [illegible] ارقام [illegible]
[illegible] اول در [illegible] هندسه [illegible] باب [illegible] در [illegible]
باب سیم در ارقام [illegible] جدول اول [illegible] تنصیف [illegible]
جدول دوم در ضرب جدول سیم در ضرب جدول چهارم
[illegible] در حساب کسور و آن مشتمل بر [illegible] و چهار جدول [illegible]
معرفت ارقام کسور و آن مشتمل بر [illegible] باب [illegible] اول در
هندسه و آن مشتمل بر [illegible] قطره اول در [illegible] قطره دوم
در مخرج کسور قطره سیم در کیفیت [illegible] ارقام آن [illegible] در [illegible]
[illegible] سیم طریقه ارقام [illegible] در معرفت [illegible] جدول
اول در جمع و تنصیف جدول دوم در [illegible] جدول سیم در [illegible]
[illegible] جدول چهارم در [illegible] بیان
[illegible] انواع [illegible] اگر [illegible] و [illegible]
[illegible] سیم در [illegible] طریقه [illegible] و [illegible]

فصل چهارم در استخراج مجهولات شطرنج در تحت آن [illegible]
قطره در ترتیب موضوع تحت مبادی قطره اول در [illegible] [illegible]
جدول اول در [illegible] [illegible] جدول ثانی در ترتیب [illegible]
در حساب شطرنج [illegible] در حل قوت جذر [illegible] [illegible]
نسب [illegible] شطا اول در کلمات [illegible] و آن [illegible]
فصل اول در معانی الفاظ مصطلح [illegible] [illegible] [illegible]
فصل دوم [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
مصطلح [illegible] و آن مشتمل بر چهار رشحه رشحه اول [illegible]
آن مشتمل بر چهار قطره است قطره اول در [illegible] قطره دوم [illegible]
[illegible] قطره سیم در معرفت [illegible] و [illegible] قطره چهارم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رشحه دوم
در آداب [illegible] و آن مشتمل بر چهار قطره است قطره اول در [illegible]
در آداب آن قطره دوم در [illegible] در آداب آن قطره سیم در [illegible]
در آداب آن قطره چهارم در [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اول در [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] در عمل [illegible] باقی الزایجه قاعده در جذر و ادات [illegible]
و قسمت [illegible] ششم در [illegible] تصحیحات و آن منشعب بدو قطره است قطره اولی
در [illegible] قطره دوم در نوشتن [illegible]
در [illegible] معرفت [illegible] و آن منشعب بدو قطره است قطره اول
در [illegible] قطره دوم در کیفیت نوشتن خط [illegible] ساحل [illegible]
این [illegible] در بیان هر یک از [illegible]
ذکر [illegible] بسیط [illegible] بحر اول در علم حساب و تعلیم آن و آن منشعب به [illegible] شط
شط اول در علم حساب بدانکه حساب علمیست که از آن استخراج [illegible] مجهولات
عددیه از معلومات عددیه و موضوع آن عدد است از آن حیثیت که
[illegible] و آنرا صحیح گویند اگر [illegible] و کسر گویند اگر [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] یک جزو از [illegible]
و بدانکه [illegible] عددی را بر عددی جمع خوانند و [illegible] را از دیگری تفریق
و تکرار [illegible] عدد دیگر ضرب و تجزیه آن [illegible] عدد دیگر
[illegible] ضرب [illegible] عدد [illegible]
[illegible] و آن در حقیقت ضرب است [illegible]

نشد زیرا که چندان احتیاج نیست و این شد شرح بیان رشته نهر اول
در نسبت صحیح بدانکه عدد منطق را منطق گویند اگر جذر یا یکی از کسور تسعه صحیح داشته باشد
والا اصم و عدد منطق خالی از سه قسم نیست زیرا که مجموع اجزای آن از کسور اگر
مساوی آن عدد باشد تام گویند و اگر اجزای زاید باشد زاید و اگر بیش نباشد
ناقص است ناقص خوانند و این نهر منشعب بیک شعبه و چهار رشته شعبه اول
فی الارقام بدانکه عدد را مرتبه بیش نیست یکی آحاد دیگری فروع و اصل
سه مرتبه است آحاد و عشرات و مآت و آحاد را از یک بالا شمرند تا نه و عشرات را
از ده بالا روند تا نود و مآت را از صد بالا روند تا نهصد و فروع را که
غیر متناهی است در هر مرتبه که ده شد تمام یک الف را گیرند چنانکه
در الف گویند آحاد الوف و عشرات الوف و مآت الوف تا بعد که احتیاج
باشد رقم زنند و چون اشهر ارقام هندیه هندسه و نقد و غیر آن است بنابر
این شعبه منقسم بر سه رشته رشته اول در ارقام هندسه بدانکه همه ارقام
به صورت آحاد است که به حسب مرتبه مختلف زیاده باشد و صورت آنها این است
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ و ما عدای آن را از ترکیب و تفریق بهمین صورت
نویسند و آن را از جانب یمین و عشرات را از جانب یسار آن و مآت را

پس آن ... تا هر جا که خواهند از طرف یسار آن گویند و ... و هر مرتبه خالی

صفری در آن محل گذارند باین صورت ٥ مثلاً دوازده را باینصورت ١٢

٢٤٠٥

و ده را باینصورت نویسند ١٠ و دو هزار و چهارصد و پنج را باینصورت

دوره

و اگر خواهند در هر مرتبه که الف زیاد میشود خطی فوق آن کشند تا معلوم شود چند

در آن ارقام یافته تا بخوانند آسان شود چنانکه در نه هزار هزار و هفتصد و نود و

هزار و سیصد و چهار شده باین قسم رقم زنند ٣٠٤ ٥ ٧ ٩ و از دیر ... معلوم

میشود باقی ارقام ... حساب ... در ارقام نقد باید که ارقام آن صورت مختلف است

صور آن چهار است اول از یک دینار تا نه دینار باین صورت [illegible]

[illegible] و از ده دینار تا نود دینار

باین صورت [illegible] سیم از یکصد

دینار تا نهصد دینار باینصورت [illegible]

[illegible] چهارم از یک هزار دینار تا نه هزار دینار باین صورت [illegible]

[illegible] پنجم از یک ... تومان باین صورت

[illegible]

[illegible] و غیر از اینها اشکال بسیار مرکب ... بصورت

بهمین صورت مگر آنکه خشت اولی مشتمل از ده تومان تا نود تومان شده و دینار تا [illegible]

[illegible] نداشته باشد بلکه آخر آن را بالا کشند و نقطه در آن [illegible]

[illegible] و از نود تومان تا نهصد تومان [illegible] دینار تا نهصد دینار [illegible]

[illegible] علامت [illegible] تومان نویسند باین صورت [illegible]

[illegible] تومان [illegible] تا نهصد دینار [illegible] علامت [illegible]

[illegible] الا آنکه [illegible]

[illegible] و همچنین از ده هزار تومان تا نود هزار تومان [illegible]

تا نود هزار تومان [illegible] تومان نویسند باین صورت [illegible]

[illegible] نهصد هزار تومان در پهلوی یکصد دینار [illegible] علامت [illegible]

[illegible] و اما در هر کتابت از یک دینار تا نود دینار [illegible] علامت

مخصوص [illegible] نویسند باین صورت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و همچنین از یکصد دینار و سایر ارقام [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] و لهذا باین صورت [illegible]

... [illegible] و یکهزار و دینار و مبلغ کلی اگر کسی خواهد در وسط آن

[illegible]

[illegible]

و اگر با کتیبه و مبلغ کلی هر کسی خواهد کتیبه را با مبلغ از طرف مقابل بنویسند

[illegible]

و اگر با دو مبلغ کلی هر کسی خواهد با مفرد یا ... بیست که هر دو با

آنها یا ... بنویسد ... و این قسم بالا روند تا که کتیبه این قسم شود

که آنکه در کتیبه ... بر ... کتیبه ... و مبلغ

آن را هم بنویسند و کتیبه ... را در وسط آن بنویسند و همچنین از

کتیبه ... و ... تا ... و ... را در ... و کتیبه ...

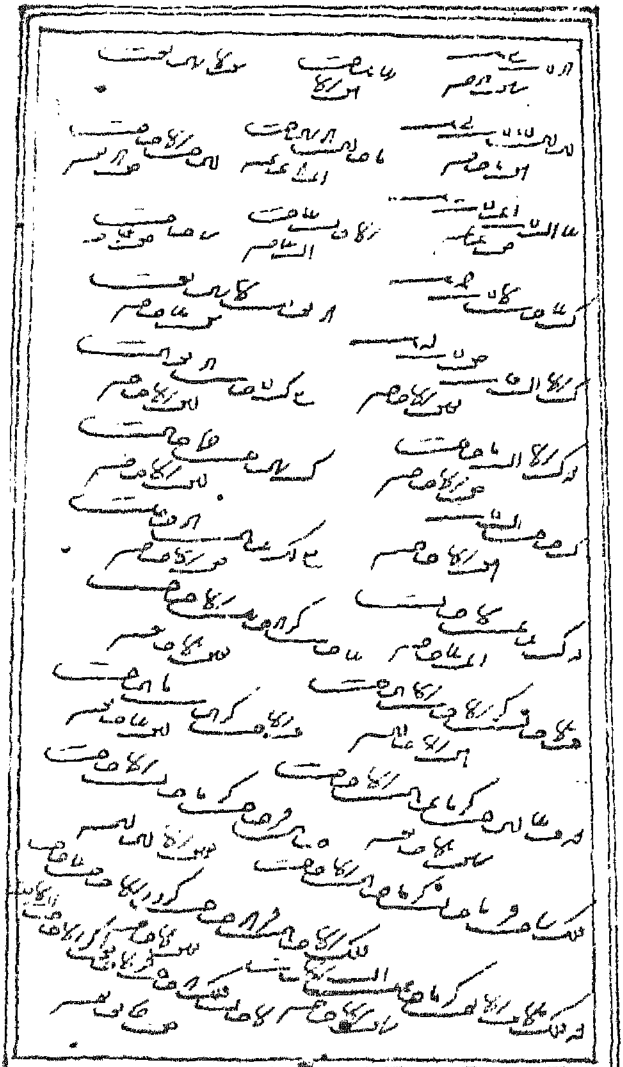
... کتیبه و کتیبه و مبلغ ... بنویسند ... را ... نوشته

... در وسط می‌نویسند ... و از این صورتها معلوم شود جمع ... و ...

... لک ... و هر پنج ... با ...

... و هر ... و هر ... و ...

چنانکه در این ... صفحه منقوش است



در هر مرتبه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

و [illegible] آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خالی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکثر [illegible]

آحاد یا عشرات یا مرتبه دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عدد [illegible] مرتبه [illegible] اگر [illegible]

عدد آن مرتبه را [illegible] [illegible] [illegible] آن مرتبه [illegible] [illegible] [illegible] اگر از

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یا مرکب از آحاد و

عشرات [illegible] یا [illegible] [illegible] [illegible] آحاد [illegible] مرقوم داشته و

عشرات [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] عدد [illegible] فوق [illegible] [illegible]

اگر [illegible] [illegible] سابق [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible] همان عدد [illegible] عشرات

در [illegible] گرفته در [illegible] مرقوم دارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بلکه [illegible] باید گرفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از طرف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱ ۲ ۳ ۲ ـ ۷ ۰ ۸ ۹

۱ ۲ ۳ ۴ ۷ ۸ ۳

۴ ۹ ۳ ۲ ۱ ۸ ۳

۴ ۰ ۵ ۳ ۳ ۹ ۰ ۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یمین

۳ ۲ ۵ ۴ ع ۵ ۹ ۳

ه ۵ ۰ ۹ ۳ ۰ ۵ ۸

۲	۳	۵	۲	۲	۰	۵	۲	۹
ع	۴	۰	۸	۲	۱	۰	۴	۸
	۵		۹				۵	

تضعیف ارقام خانهای شطرنج از تذکره [illegible]

تضعیف اول [illegible] | تضعیف [illegible]
[illegible]

لطیفه بدانکه اگر عدد مسطح و مقدار را چند مرتبه مرتب نمایند و مجموع آن را
بنخواهیم معلوم نمائیم ... بدانکه ... جمع شود ... هر مرتبه
را تضعیف کنیم ... جمع کنیم ارقام ... مثلاً چهار را پنج و ...
نمائیم بدینصورت ۱ ۲ ۴ ۸ ۱۶ ۳۲ ۶۴ ۱۲۸ و مجموع چهار تا ... بیست
و پنج ... بقاعده چهار مرتبه ... ارقام
... و ... ولیکن ... از جمله قواعد ... طرایق
گذشته ... اگر جمع اعداد متوالیه را ... بدانیم قاعده ... که
آخر مقصود ... آن عدد ضرب ... مثلاً جمع
از یک تا دوازده ... که هشتاد و هشت ... باشد و این
... عدد کمال ظهور ... فلذا هر مرتبه ... را ... کنیم
... جمع ... مرتبه ... و ...

ورق شطرنج

و نفس خود حاصل ضرب نصف مضلعات جمیع آن اعداد و بیست مثلاً جمیع ... در یک
تا نه حاصل ضرب پنج در نه که چهل و پنج بوده ... جمیع ازواج ... تا ...
نصف مرتبه ... در عدد ... خود ... مثلاً جمیع ازواج از دو تا ده ...
دانیم حاصل ضرب پنج در شش ... جمع ... که در ... قاعده ...
مذکوره و سایر ... زخارف ... سیاه ... مناسب ... این

قاعدهٔ اوّل عدد یا مبلغ یا مقداری در قلم اول ... و معادل آن را

مقابل ... برابر آن ... یا بالاتر هرچه خواهند یا عددی دیگر ...
مرقوم در قلم ... دارد ... دارد و ... در قلم ثانی ... دارد ...
... بعینها در قلم ثانی الی اعلا ... ثالث ... ساخته ...
نمایند ... چهارم تکرار کنند ... چهارم ... کنند در قلم ...
... که ... قلم بقلم و دفعه بدفعه تکرار نمایند و خواهند ...
رجوع بقاعده معروفه جمع نمایند قاعده ... که ... در قلم ... رقم در
الی ... و حاصل آن را در نصف عدد اقلام ... مسطوره ضرب نمایند یا
عدد تمامی اقلام ... را در نصف حاصل آن ضرب کنند ... ضرب جمیع اقلام
مسطوره ... قاعده نامیده ... و صورت آن ... قلمی گردیده

[illegible] برابر [illegible] قلم [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم [illegible]

[illegible]

اقلام مرقوم

در ازده [illegible]

[illegible]

قاعده وقتیکه اگر عددی را در مقابل سه مقابل یا هفتاد و یک تا پنج باشد
معادل با هفت یا یازده یا سیزده مضروب در دفعه دوم که مقسوم واقع
و دویم را مثل تقسیم مضروب دو ثلث و سیم را مثل شش دفعه و نیم
چهارم مثل دفعه سیم بجز قسمتیکه قسمت دو دفعه را اگر کرده باشند قسمت و دفعه را
که مضروب در دفعه پنجم مرتسم سازند و آنکه تا بعد در خوانده تحریر نمایند
و بعد قسمت دفعات گروه‌ها را خوانند جمع نمایند بطوریکه رجوع نمایند
مضروب ثانیه طریقه اینست هر رقم در قسمت اول را از رقم در قسمت
آخر وضع نموده باقی را حفظ نمایند پس از آنکه آنرا صادق هر رقم
باید تمام محفوظ را بر رقم قسمت آخر افزایند حاصل جمع کمتر است
و اگر منظم سه کارش باید نصف محفوظ را بر رقم در قسمت آخر
علاوه کنند حاصل آن جمع کمتر است و اگر منظم مقسوم قسمت شش ثلث
محفوظ بر هر رقم در دفعه آخر اضافه نمایند و همچنین تا هر کجا باشد
منظم هر اندازه برابر تحریر باشد باید نصف محفوظ را بر عدد هر رقم
در دفعه آخر علاوه نموده حاصل جمع کمتر دفعات است و این
قاعده بسی صحیح و نتایج اشکال تمام این قسم در هر رقم مشهود است

شکل ... آنچ به ... تحریر یافته

[illegible]

محفوظ ... مرقوم ... [illegible]

[illegible]

شکل دویم که تقسیم پانزده برابر تقابل ... اقسام ... شده

[illegible]

محفوظ ... پانزده برابر ... [illegible]

[illegible]

جدول دویم در تفریق که تحریر بیم و شرح اشتمال موضوع فیه و مخالفین

بیشتر را منقوص منه و کمتر را منقوص و خارج از تفریق را باقی و بیا فتن و تفریق

سه خارج را از آن حاصل تفریق گویند و جدولی موضوع کمتر از موضوع منه نتیجه باشد

باقی و نقص گویند اگر بیشتر طریقه عمل آنکه از ابتدا از اعلی مرتبه منقوص

تا اقصی و مساوی مرتبه از آن از منقوص منه ملاحظه نمایند اگر عددی از آن

مرتبه در هر محلی که خالی از رقمیست باید صورت منقوص

مساوی منقوص منه است یا کمتر یا بیشتر در صورت اول چیزی باقی نماند باید

تحت مستقر صفر و در صورت صفر و غیر آن مرتبه را خالی گذارند در صورت

ثانی عددی را که خارج در تحت مستقر مرقوم دارند که اگر اضافه آن مرتبه از منقوص

نمایند مساوی با آن مرتبه مقابل منقوص منه شود و در صورت ثالث عددی در تحت مستقر مرقوم

دارند که با انضمام منقوص مضاف بر عشره مساوی و آحاد مقابل بر عشره در نهایت مساوی باشد

مرتبه مقابل از منقوص منه شود و منزلت عشره یکی بشمار اضافه مرتبه بعد نمایند اگر باشد

و الا با محاذی خود از منقوص منه ملاحظه نمایند به دستور سابق و گاه این مرتبه

در منقوص منه موجود و در منقوص معدوم است آن عدد را بعینه در تحت مستقر باید

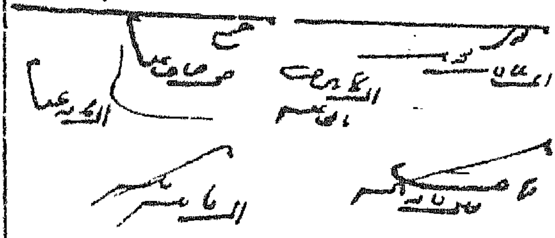
گذاشت اگر ... عشره ... باشد و الا آن ... عدد منقوص منه باقی را ...

از طرف ۲

اگر

و اگر به منقوض موجب شود منقوض شد سطر دوم عدد مرقوم در تحت سطر
مضروب باشد و ... عدد ... منقوض ... عشره ... و ...
... دارد و ...
... صورت ...

صورت طرح ...



طرح ...

طرح ...   طرح ...

۹	۷	۸	۱	۱	۳
۴	۸	۲	۵	۴	۰
۳	۹	۴	۴	۴	۴
۲		۵	۵		

۴ ۵ ۳ ۲ ۴ ۲

۲ ۳ ۲ ۱ ۳ ۱

۲ ۴ ۲ ۱ ۳ ۱

جدول ۳

حاصل ضرب [illegible] در ضرب [illegible] برابر [illegible] مضروب و مضروب فیه یکی را مضروب دیگری را

مضروب فیه خوانند و حاصل را حاصل ضرب و آن سه قسم متصور است اول ضرب مفرد در مفرد

دوم مفرد در مرکب سیم مرکب در مرکب و مفرد در مفرد هم بر سه قسم است آحاد

در آحاد و آحاد در عشرات و غیر آحاد در غیر آحاد و طریقه عمل در اقسام مذکوره

اگر خواهند بنحو اتم این تفصیل است طریقه عمل آحاد در آحاد و آن یک تا نُه معلوم است

[illegible] ندارد و الا از یک تا نه مضروب و مضروب فیه جمع کنند و ما فوق عشره را بعشرات

گیرند و مضروب ده به هر یک از مضروب فیه داده در یکدیگر ضرب و اضافه مبسوط شود

حاصل ضرب جمیع است مثلا ضرب هشت در هشت آحاد [illegible] بده [illegible] بعشرات

گیرند و شش در مضروب [illegible] در [illegible] اضافه [illegible] جمیع حاصل ضرب شصت و چهار

هم بود این بیت شعری از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه

[illegible] مشهور است برای تسبیح [illegible] در این مقام و طریقه تمرین ضرب

و ضرب [illegible] حروف ابجد [illegible] است

ودلو وزمب وح مح ودالله   زنمطنح نوزطسح حح

حطعب ططقا ضرب ما   دو ان عشرن الهاهنک

و طریقه ضرب آحاد در غیر آحاد و غیر آحاد در غیر آحاد آنکه غیر آحاد را

خود را از آحاد مخرج تحت ضرب آحاد در آحاد بسط مرتبه مستوره حجره از مجموع

ثلاث مضروبین موضوع شود در ضرب بیست در نوزده هشتاد و دو که حاصل ضرب

نه بیست بسط بعشرات کسر مستوره مرتبه حجره در مجموع ثلاث مضروبین

نوزده مضروب بیست شد و ضرب هشتاد در شصت و چهار [illegible] حاصل ضرب

در شش [illegible] بسط آن دو الوف مخرج حاصل [illegible] و طریقه صفری در ضرب

آنکه بعد از ارقام مضروبین [illegible] صورت مخرج [illegible] در هر یک از صور

[illegible] ضرب مخرج [illegible] در تحت عدد مضروب از هر یک [illegible]

داشته و میزان عشرات [illegible] اگر داشته [illegible] اگر حاصل [illegible]

و [illegible] عشرات [illegible] در آن موضع صفری که [illegible] میزان عشرات [illegible]

[illegible] حاصل ضرب و اگر [illegible]

[illegible] آن [illegible] در همین سطر خارج [illegible]

صورت ۷۲۹۵ و اگر [illegible] در همین سطر خارج یکصفر کرده ۸۵

۵۲۳۵

و اگر [illegible] صفر و اگر [illegible] صورت [illegible]

۲۸۸۵۵۰۰ طریقه [illegible] در [illegible] آنکه هر یک از [illegible]

[illegible] بعضی را در بعضی ضرب نموده حاصل را جمع نما.

حاصل ضرب بعد از آن چیست معین متحقق است و سهل است و اشهر شبکه و چهار آ

طریقه شبکه آنکه شکلی از جدول مرتسم نمایند که یکطرف بعد واحد منفرد

و از طرف دیگر بعد مضروب فیه مربعات حاصل شود و مربعات سطور

بخطوط موربه منقسم بدو مثلث فوقانی و تحتانی نمایند و هر یک از مراتب احد

مضروب قضایا بالای فوق شکل حفظ شود و مرتبه دیگر را در پهلوی یکی آخر

در محاذی مجموع فلتی همه مرقوم شود بعد از آن یک از مراتب مضروب فیه را در هر یک

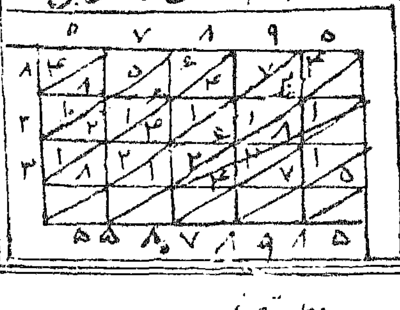
مراتب مرقوم فوقانی ضرب نموده حاصل را در محاذی از جانب مرقوم آنچه بتقسیم در آحاد

در مثلث تحتانی و عشرات را در مثلث فوقانی و مربعات هر صف اعلیٰ و بعد از اتمام

ابتدا از مثلث تحتانی جانب ایمن نموده هر چه در آن مرقوم است در تحت

مرقوم دارند و بهمین نحو هر دو خط مورب را جمع نموده حاصل را در پای قسم

نوشته تا مجموع فیما بین خطوط موربه مرقوم شود حاصل ضرب همان مجموع عمل بود



بدین صورت که انیا
نقطه مثلثان شانه

و طریقه صفر آنکه مضروبین را همان طوری که گفتیم نوشته و خطی عرضی [illegible]

صفری در [illegible] نشان کنند از جانب یمین و آحاد دیگر را در [illegible] مضروب [illegible]

در هر یک [illegible] از مراتب مضروب دیگر ضرب [illegible] آحاد [illegible] از ضرب [illegible]

فوق صفر [illegible] عشرات را در [illegible] و آحاد [illegible] از ضرب [illegible]

در مرتبه [illegible] از جانب [illegible] و عشرات [illegible] را در [illegible]

[illegible] صورت عدد مسطور در مراتب مضروب [illegible]

و [illegible] خط [illegible] رسم [illegible] صفر [illegible]

[illegible] در [illegible] مراتب مضروب [illegible] ضرب [illegible]

[illegible] از ضرب [illegible] فوق [illegible] صفر و عشرات [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] جمع [illegible] خط [illegible]

مثالش خواستیم ۴۷۸۹۵ را در ۸۲۳۰ ضرب نمائیم

۰۵۵۷۲۲۵۸۵۰ [illegible]

و اگر مضروبین [illegible] طریقه آنکه [illegible]

[illegible]

و [illegible] مضروبین [illegible]

۲۳۴

۱۳۳۴

۱۵۲۲۸

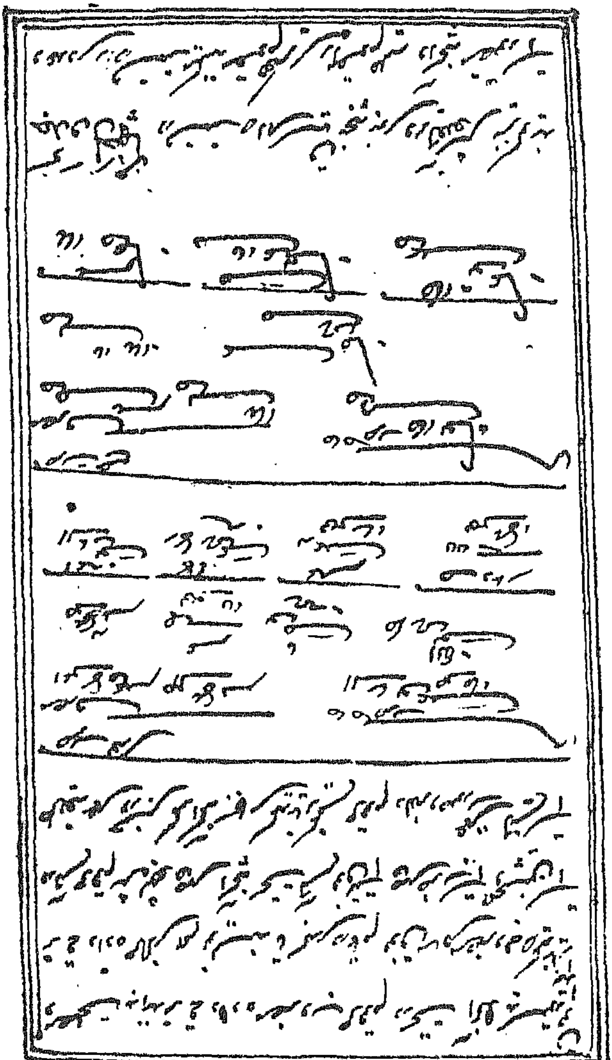
۱۱۱۷۷

۴۷۳۱۱

مضروب [illegible]

[illegible]

۵۵۷۷۷۵۸۵



و مجهول معلوم شود خارج است و طریقه عمل دو قسم قسم [illegible] تصور را

یا کسور مسئله معلوم میشود و این قسم مختص است با یک مقسوم علیه منطق چون [illegible] عدد و بقا

معروف و قسمت منطق و اصم هر دو جاریست کسر اینها به ذکر خلاف اینست و قسمت کسور مسئله را

شش [illegible] موقوف است بدانستن تنصیف و تثلیث و تنصیف است زیرا که ربع نصف

نصف و ثمن نصف ربع و سدس نصف ثلث یا ثلث نصف است

و تسع ثلث و از برای تسبیع قاعده نیست قاعده معروفه که گفتیم در منطق و اصم

هر دو جاریست چیزی [illegible] که [illegible] بطریقه نصف و ثلث [illegible]

و لهذا [illegible] در حقیقت ضعف عشر یا کسر است پس از برای [illegible]

قاعده خاصه نبود و طریقه عمل هر یک این است که بیان میشود لا طریقة تنصیف

اگر ابتدا از آخر مرتبه عدد مرقوم شود اگر کسر صورت زوج است نصف

آنرا مرقوم داشته و اگر فرد است صحیح از نصف آنرا مرقوم داشته یکی را

بسط عشر [illegible] جهت مرتبه بعد اگر موجود [illegible] و نصف مجموع [illegible]

بجای سابق مرقوم داشته و با نصف عشره که پنج است با آن موضع مرقوم و کذا

تا آخر و اگر در مرتبه آخر یکی باقی ماند نصف آنرا مرقوم دارند [illegible] ابتدا

از جانب طرف یمین [illegible] هم [illegible] که احتیاج [illegible] اثبات [illegible]

تنصیف کسر و جذر

کسر	جذر
٥ ما ست / ترکا بدسر / بعص	الشامان / بعیت / بعص
بعص / ۵ ما ست / صو دسر / ع و ک	بعص / الشامان / بعیت / ع ر

تثلیث به سه از یمین و یسار

۴	٧	٠	١	٩
٣	٣	٠	٠	٣
		۵		۲
				٩
				١٠

از یسار

۴ ٧ ٠ ١ ٩

٣ ٣ ۵ - ٩
١
٣

در طریقه تثلیث آنکه ابتدا از طرف عدد مرتبه نمایند اگر یک بماند صورت ثلث
صحیح داشته بشر ٣ آنرا در مرتبه رقم و اگر یک باقی ماند بسط بعشره و اگر دو باقی ماند
بسط بعشرین نموده به دستوری که در تنصیف گذشته عمل نمایند تا آخر و اگر در آخر
یک باقی ماند ثلث آنرا در رقم دهند و اگر دو باقی ماند ثلثان آنرا در جهت ابتدا
بالای میمین ثبت توان نمود مگر اینکه محتاج به دو ثبات خلاف و از این قاعده
ربع و سدس و تسع معلوم میشود چنانکه پیش معلوم شد و صورت علامت کسر
از ثلث و ربع و سدس و ثمن و تسع این است که مقعر رقم خواهد نشست

ثلث

تثلیث

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٥ ٤٠ ٧ ١

١ ٧ ٤ ٢ ٣

٢

٣

٥	١	٠	٣	٢	٩
١	٣	٣	١	٢	٣
٢ ٣ ٥	٥	٥	٤		
١ ٢ ٣	٧				
١ ٢ ٣					

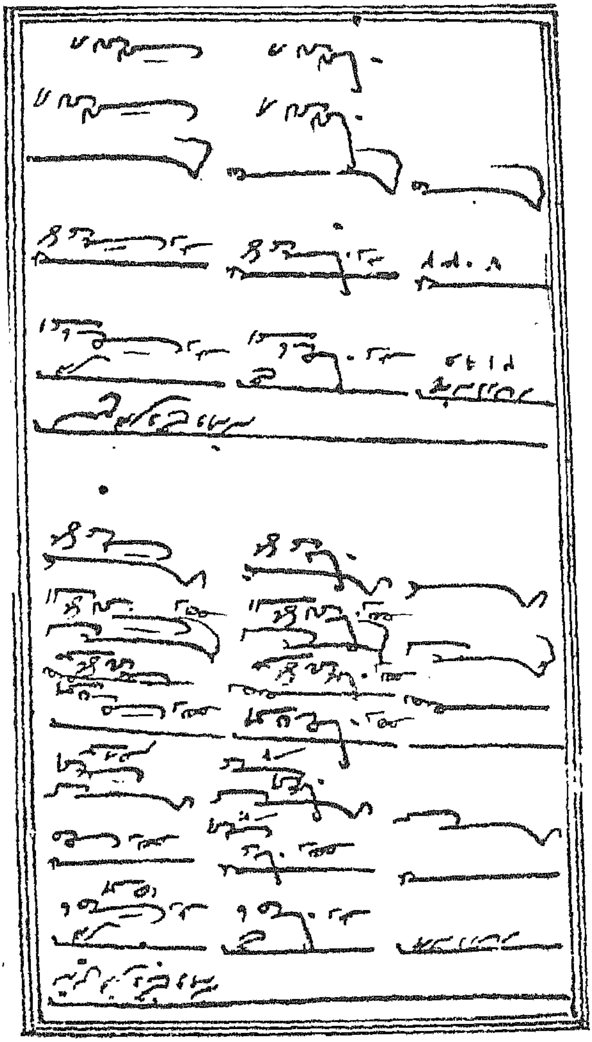
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



و طریقه تعشیر آنکه ابتدا از آخر مضروب هر مرتبه را که شرف مضروب تعشیر شود مرتبه را ده عدد بود

هر مرتبه بعد از آن هر مرتبه را دو ده یک آن مرتبه تقسیم والله و هر مرتبه آخر اگر

داشته باشد عشر آن را مثل ثلث و نصف هر قسم والله و اگر عشر را

نماید چنانچه شود صورت عمل بدین طریق ایراد نموده است

تعشیر ...

... عشر	... عشر	۸ ۵ ۹ ۷ ۰
...	...	۸ ۵ ۵ ۷

تحصیل ...

... عشر	... عشر	۲ ۳ ۵ ۳ ۰
...	...	۲ ۲ ۵ ۴
...	...	...
...	...	۳ ۵ ۲ ۸

و تحصیل عشر مرفوع ... را ... طریقه آنکه ابتدا از اول مرتبه عدد ...

نمایند آنرا مضاعف کنند عشرات آنرا مرقوم ولذا با منفی [illegible] در نصف [illegible]

هر مرتبه که آحاد یا غیر آحاد بعد از حبس هر چه در تحت آن رقم مجموعش مساوی شد یا کمتر

یا بیشتر اگر کمتر است و عشر صحیح ولذا آنرا مرقوم والا هر لکن هر چه بیشتر شود از

نصف اگر بیشتر است مافوق آنرا که آحاد هر یک با عشره است به مرتبه ما فوق عشرات را

نوشته و از کنار شود در ذهن نگه داشته چنانکه صاحب [illegible] و آنرا مرتبه مضاعف [illegible] اگر

در تحت مرتبه غیر [illegible] والا هر عدد ده [illegible] مرقوم ولذا به مرتبه ما فوق [illegible] تا تمام نمایند

تنصیف کسری [illegible] تنصیف [illegible] اینست قسم [illegible] نوشته

تنصیف	صحیح	[illegible]
۴۷۵۶۷	[illegible]	[illegible]
۹۷۱۳۴	[illegible]	[illegible]

و آن طریقه معروف در منطق و آسان تر چهار است اینکه عدد در مقسوم علیه ضرب

نمایند در حاصل مساوی مقسوم شود و این در عددی که مراتب آن بیشتر باشد سهولت [illegible]

مثلا بیست بر چهار که پنج خارج میشود [illegible] کمتر از مقسوم [illegible]

[illegible] را نسبت بمقسوم علیه [illegible] کسر [illegible] را اضافه خارج از صحیح [illegible]

و چهار را [illegible] پنج [illegible] که چهار عدد صحیح و چهار خمس خارج میشود از

و اگر مراتب بسیار باشد طریقه آنکه قد خود جدولی بشماره مراتب مقسوم هر قسم
و خط عرضی فوق جدول متصل بآن هر قسم که ارقام را در تحت خط عرضی بالای
جدول هر رقم بنویسد و مقسوم علیه را در آخر جدول محاذی مقسوم بنوعی که آخر مقسوم علیه
محاذی آخر مقسوم باشد اگر صورت مساوی یا کمتر باشد والا یکمرتبه پیشتر هر رقم
مقسوم پس اگر عدد ... زیاده طلب ... ممکن باشد ضرب کنند در هر یک هر یک از ارقام
مقسوم علیه و تفریق کنند از هر یک از ارقام مقسوم محاذی آن عدد از مقسوم علیه
و باقی را نگاه دارند اگر عدد باقی کمتر باشد و جمیع مطلوب نتیجه باشد فوق جدول محاذی اول مرتبه
از مقسوم علیه نوشته و ضرب در ... مقسوم علیه نتیجه و باقی را در تحت ارقام مقسوم
که از مخرج ... محاذی عدد ... مقسوم علیه مضروب ... نتیجه و شرایط ...
هر رقم نتیجه و ... ارقام محاذی ... مقسوم تفریق نتیجه باقی ... از خط
... در بین ... ضرب نتیجه ... تا در هر یک هر یک از ارقام مقسوم علیه
ضرب ... مقسوم علیه را یکمرتبه ... با ... مقسوم ... نتیجه
... در فوق ... هر یک ... مقسوم علیه
... ضرب نتیجه ... مقسوم علیه ... یکدیگر ...
... ضرب مقسوم ... از مقسوم ... مقسوم علیه ...

کمتر

کمتر از مقسوم علیه باشد و چنین عدد را مقام مشغول نیز گویند. در رقم فوق خارج قسمت

با نقصان صفر نوشته از رقم مقسوم علیه اگر چیزی باقی بماند و طریقه عمل

در غیر این صورت چنین است که تصویر بنویسد یا هر دو از یکدیگر با هم مختلف باشند (یعنی)

یکی ثلث و دیگری خمس باشد یا عدد در صورت ثلث یا مقسوم علیه یک مرتبه بیشتر

از مقسوم یا کمتر و طریقه اینکه هر دو از یکدیگر و مقسوم علیه یک مرتبه کمتر باشد

که مشغول شود مقسوم علیه مثلا از جنس مقسوم و مقسوم علیه را مقسوم علیه ضرب

کرده و حاصل را در مقسوم یا کمتر از مقسوم علیه باقی مانده یکدیگر را جمع نماید

و این مقام تقسیم پیدا شود تا عدد مفروض بیشتر از عدد از جنس مقسوم و مقسوم

نوشته مقسوم علیه را در تحت آن رقم کسری بنویسد در مقسوم علیه نوشته

و تحت را دفعه به دفعه به اندازه یکدیگر ترقی داده تا آنکه مقسوم علیه

در تحت نوشته شود و در مقسوم مشغول با هم باشند نقصان آن را از مقسوم

از آنکه به این مقام رسید دفعه سیم رقم منسوب را در فوق خارج قسمت نوشته از تحت

آن دفعه دیگر فوق آن نوشته باقی را در تحت آن رقم دارد و همین دستور دفعه به دفعه

نوشته تا تمام ارقام مقسوم مشغول و اگر باقی بماند یا صفر یا با ترقی یکسور نخواهد

نمانند تا تمام شود و در خارج قسمت پیدا شد و در خارج قسمت مجموع ارقام مقسوم

حاصل ضرب

درصفحه

در تحقیق ضرب آنها حاصل مقسوم را اطلاق کنند که مخرج قسمت باشد و مقسوم علیه را اسم

در باب مقسوم یکی از دو مضروب دانسته و مقسوم علیه را یکی دیگر نه از آن

مقسوم را در مقسوم ثانیه و از آن اول جمیع ارقام مقسوم علیه را یکی بعد از دیگری

با یاد اول مرتبه در محاذات آنکه اول مرتبه مقسوم علیه را نزد قرار داده در مضروب

و محاذات آنرا مضروب فیه ...

در ... اول مرتبه در مضروب ... قرار داده ...

... قسمت ...

بیشتر از مقسوم ... مقسوم علیه ...

سوم ... و تعیین خارج قسمت ... خارج قسمت قرار ... مضروب

... و صورت مسطور ... تا ...

صورت تقسیم ...

از یسار						از یمین					
			۷	۹		۳			۴		۳
۷۹	۱	۲ ۱	۰ ۸	۹ ۷	۱	۷ ۵	۴ ۵	۲	۹ ۳	۰ ۰	۵
۱۵۸		۴ ۳ ۳	۲	۲		۱ ۰	۱	۲ ۲	۳ ۲ ۱ ۲	۵	۱ ۱ ۰
۳۴۱	۲ ۲	۳ ۷	۲ ۴	۵ ۰				۲	۵		۱
		۵ ۲ ۱ ۳	۴ ۵ ۴	۴		۳	۲	۵ ۵			

[illegible]

المقرر ... [illegible]

در مقسوم الد استقدر سهم مقسوم شود

[illegible]

قسمت مجموعه که مقسوم علیه سه است [illegible] المخرج [illegible] از قرار جزو ستون [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] علیه [illegible]

[illegible] از مقسوم

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مقدمه در حساب کسور و آن مشتمل است بر یک رشحه و چهار قطره

رشحه در معرفت تحریر ارقام کسور و آن مشتمل است بر [illegible] و [illegible]

قطره اول در ارقام کسور [illegible]

بدانکه کسر یا منطق است و آن کسوری است که مشهور است نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر [illegible] یا اصم و آن [illegible] تعبیر از آن ممکن نشود الا به [illegible] چهارم [illegible] مثل یک جزو از یازده جزو [illegible]

سه خمس نه جزء از هفده جزء و سیم ثمانیه عشر خمس سدس و عشر چهار جزء و از سیزده
جزء و [illegible] از نوزده جزء و چهارم مطلوب مثل یک نصف و یک ثلث و سه خمس
و چهار سبع عشر و شش جزء و از یازده جزء و سه جزء از سیزده جزء و پنج جزء
از پانزده جزء از یک جزء از شانزده جزء فصل نهم در مخرج کسور بعضی از احکام
کسور چون موقوف بدانستن نسبت فیما بین مخرج است لهذا ابتدا به بیان نسبت نموده
شروع به مخرج میشود بدانکه فیما بین هر دو عددی از اعداد غیر یک خالی از این چهار نسبت
نیست زیرا که اگر هر دو مساوی باشند متماثلان نامند والا اگر کمتر را بر اکثر قسمت
نموده چیزی باقی نماند در قسمت اولی متداخلان گویند و اگر در قسمت اولی چیزی
باقی ماند مقسوم علیه را بر باقی قسمت نماید اگر باقی ماند همین دستور مقسوم علیه را
بر باقی قسمت نماید اگر چیزی باقی نماند متوافقان گویند و کسری مقسوم علیه آخر
مخرج آن نسبت است و اگر باقی ماند [illegible] و آنرا متباینان نامند
[illegible] نسبت [illegible] مخرج کسر کمتر عددیست از اعداد که یک یا
جمیع کسور مطلوب از آن [illegible] پس مخرج کسر [illegible] مشترک است و [illegible] مخرج
[illegible] مثل یک ثلث و دو ثلث و سه [illegible] مخرج آن [illegible] و [illegible]
[illegible] جزء [illegible] جزء [illegible] ده جزء [illegible] یازده [illegible] مخرج [illegible]

در مخرج کسر منسوب باشد مخرج مضاف را در مخرج منسوب الیه ضرب نمایند تا مخرج مطلوب
حاصل مخرج است مثل نصف ثلث خمس که دو را در سه پس شش را در پنج ضرب کنیم
حاصل که سی است مخرج است و در مخرج معطوف باید نسبت فیما بین مخرج معطوف و مخرج
معطوف علیه را ملاحظه نمایند اگر مساوی باشند یکی از آنها کافی است در مخرج
گفتن هر دو و اگر متداخل باشند اکثر مخرج هر دو است و اگر متوافق باشند یکی از دو مخرج را
در وفق دیگری ضرب نمایند حاصل مخرج است و اگر متباین باشند مخرج یکی را در مخرج
دیگری ضرب نمایند حاصل مخرج است و نیکوتر از این مثال است که مخرج جمیع
کسور متعدده را پیدا نمائیم تا جمع است هر روشش متوسط گوئیم چون خواستیم ضرب
نمائیم مخرج ثلث و خمس سدس و ثمن را با چهار ملاحظه نمائیم توافق ثلث دارد در نصف است یکی را
در دیگری ضرب نمائیم دوازده شد و آن چون با پنج متباین است در یک دیگر ضرب نمائیم
شصت شد و [illegible] متداخل شش با آن گذاشتیم و نمی هم در [illegible] متباین است
شد و صد و چهار صد و [illegible] با هشت توافق ثلث دارد در ربع و ربع یکی را
در دیگری ضرب نمائیم حاصل هشتصد و چهل شد و با نه در ثلث متوافق پس
ثلث یکی را در دیگری ضرب نمائیم حاصل دو هزار و پانصد و بیست شد و ده جمیع [illegible]
باشند کم را با آن ضرب پس مخرج کسور متعدده مطلوبه دو هزار و پانصد و بیست باشد

و از ... [illegible] ... حاصل شود ... مطلوب ... مخرج ... مسطح

از ضرب ... ایام ... [illegible] ... ضرب ... ایام ... [illegible]

... ضرب ... [illegible] ... مخرج کسر ... آن ... [illegible]

قطره ... [illegible] ... ارقام ... اگر ... عدد ... تصحیح ... [illegible]

اگر ... [illegible] ... صورت آنکه ... [illegible] ... کسر ... [illegible] ۱

و اگر عدد ... صحیح ... [illegible] ... صفر ... [illegible]

هو ... معطوف علیه و او ... [illegible] ... فیما بین ... [illegible]

و ... مضاف ... مثل ... [illegible] ... مخرج ... [illegible]

... [illegible] ... $\frac{1}{2}$ ... هو نصف خمس سدس خمسین

هو ... [illegible] ... ثلث ... [illegible] ... پانزده ... [illegible]

۱۲	۵	۵
۵	۶	۳
۴	۴	۳

... [illegible] ... ۵ ... ۳ ... ۵ ... [illegible] ... ازین ... [illegible]

جمع ... [illegible] ... مخرج ... [illegible] ... حساب ... [illegible]

... [illegible] ... معلوم ... [illegible]

صحیح شد ... [illegible]   مثنوی ... [illegible]

... [illegible]   ... [illegible]

جو شش خردل است و خردلی سه | ده و دو فلس دان از رجیح قند یمه

پنجه فلس رز و بنهان شش قیطله | قسط شش قیراط است ای جوانکه

نقیر هشت قطمیر هشت و آنکه | ده و دو ذره آن دانت قطمیر

هباء الفتیل شش ذره شبانه | چو همه ز نقیر کیب و امه بر

وصورت ارقام از خردل و مثقال و دانگ بدین صورت و همه دو و امه سه ذره

فلس

ده قطمیر و فتیله شش خردل دانگ از شعیر تا پنج دانگ و نیم بدین صورت یک شعیر را

چنین نویسند شعیر و شعیر را چنین لما سه شعیر را چنین نوشته تسوه و طسوج

چنین ط و طسوج را که نیم تسوه است چنین ... طسوج را چنین ... یک

چنین نیم دانگ و نیم را چنین و دو دانگ را چنین و دو دانگ و نیم

چنین و سه دانگ را چنین و سه دانگ و نیم را چنین

و چهار دانگ را چنین و چهار دانگ و نیم را چنین و پنج دانگ را چنین

و پنج دانگ و نیم را چنین و صور مسطوره قیصده معلوم خوب را با ذکر لقا و ...

ارقیم

از فلس از دقایق و قیراط | کسر و مقدار را چنین بشمر

ربع یک دانگ را طسوج بگو | ط | نام رقمی که علامت او

نقطه زیر فتیله بسر | ... | سهم انگشتر تو در حساب شمر

نخستین آن یک نقطه محسوب — دانگ واحد به شمار مطلوب

صورت ربع یای معکوس است — دانگ و نیم از حساب تا نویس را

ثلث بین به صورت یک مد — تا دو دانگ عیان شود بعدد

یای معکوس و فتحه بین به سه — سه چهار زده دانگ و نیم خبر

نقطه پس علامت نیم است — ۰ — که سه دانگ از حساب تقسیم است

یای معکوس و هندسی دو در آن است — ۲ — این نشان سه دانگ و نیم بدان

چار دانگ است همچو یای هند — این نخست معکوس غلط ننشیند

صورت پنج دانگه را در یاب — ۸ — هست از هشت هندسی که باب

یای معکوس و مرکزش به سر — پنج دانگ است و نیم در دفتر

و از این تقریر ارقام مسطوره از نیم دانگ تا پنج دانگ و نیم بدین صورت است

[illegible] ۸ [illegible]

حساب سیرها در ارقام کسور چنین است که یک من شاه هشتاد سیر میان یک من تبریز چهل سیر میان و سیر بدین صورت است [illegible] و هر سیر شانزده مثقال صیرفی و هر مثقال بیست و چهار نخود است و هر نخود یازده دانه که هر دانه یک برنج است و هر دانه چهار ربع منقسم

[illegible]

است

شود بات هم دیگر منکسر شود لیکن اشد و اکثر این قسم است و قسم
دیگر معروف و مشهور است و آن این است که هر یک قسم شاه ده و نیم هم در شهور
سیم و آن در چهار یک مثقال باین صورت ـــ و آن در نیم مثقال باین صورت له
و آن در یک و نیم مثقال باین صورت طه و آن دو ده نار مثقال باین صورت ...
و آن در پنج نار مثقال باین صورت ۱۵ر و آن در دو نار و نیم باین صورت ...
و دو مثقال سیر فی است و مثقال شرعی بیست و چهار نخود است و هر نخودی چهار گندم و هر
شش جو و هر جوی هفت دانه خاش ... در کره دینار گفته شد مرقوم داشته
و صورت آنها همان نسبت که در آنجا مذکور شد و صورت بعضی را اگر قوم داریم
در اینجا تا همان مثقال و آن این است نخود و نخودی ۳ نخود ۵ نخود ۱۲ نخود ۲۳ نخود و همچنین در
ـه ۲ ـه ۳ ـه ۴ ـه ۵ ـه ۶ ـه ۷ ـه ۸ ـه ۹ ـه و صورت را بعد از آن رقم
هر یک خواهند نویسند و همچنین از چهار دانگ و نیم تا آخر به این صورت نویسند ... له
ب ت و چون کسر مثقال علامت را نویسند چنانکه در سه چهار یک و نیم و پنج
ربع نار و دو نار و نیم ... له طه ... و همچنین است از تمام سیر ۵ر ۲ر ۳ر ...
تا سیر و نیم سیر باین صورت ... و ... هم نویسند و سیر شاه
صیرفی را منکسر نیست و در قیراط و نیم نموده له و در قیراط را منکسر نه شده اند کرده

در این شخص بسیار معلوم شده هر قدر از طرف مخرج مطلوب است هر چه از پیش و آنچه از پیش باید در مخرج

رقمی را منضم است در هر مخرج که تجنیس کنند با آنچه در او هست از رفع التجنیس و التحویل

بدانکه عدد را از جنس کسری تجنیس صورت عدد صحیح را در مخرج آن کسر ضرب نموده

اگر با آن کسری باشد بر صورت کسر افزوده نامند چنانکه از تجنیس ... دو خمس

تجنیس خمس مجنس کنند پس خمسی و اگر خواهند آنرا از رفع التجنیس کنند صورت

صحیح آن کسر ... چنانکه دو سبع و چهار سبع ... عدد صحیح ... از ... سبع

اگر کسر ... مجنس ... نامند ... صورت کسر را در مخرج ... ضرب ...

... مخرج ... مخرج خارج قسمت مقصود ما چنانکه از ... سبع

... را ... قسمت ... سبع ... حکم دوم در

... تضعیف ... طریقه جمع ... کسور ... مخرج مشترک

... قسمت ... جمع ... مسطور ... چنانکه در تضعیف هم

... و طریقه ... طریقه ... جمع و تضعیف ...

... معلوم ... اگر ... از ... اگر قوم ...

... در ذهن ... بعد از ...

... از ... فوق ... اگر ... اکثر ...

صحیح
صحیح

مر رتبهٔ مخرج مجموع ارقام گرفته از مخرج جمیع در مخرج دیگر ضرب مخرج مروم لیرد

پست و چهار گیرند که یک مثقال است گرفته بر ارقام مثقال افزایند اگر چه از یک

مخرج شصت و چهار است همچنین در دانگ و شعیر و ... دانگ ارقام مسوسه

ز دانگ بعینه چهار دانگ که ... بر مخرج ... و ... ریال ...

اگر ... زیرا که هر شش دانگ یک دینار است ... و ... مثقال ... در مخرج

ز ارقام کسور و صورت مخرج هر یک از قرار است که ... می‌شود و ... تا ...

جمع کسور ... | ... = ... مثقال ...

...	...
۳ مثقال ۳ زره ...	... مثقال ۲ زره ۱۱ جهار ...
...	...
...	... ۵ ... ۵ ... ۹ زره ۲ ...

... ۳ مثقال ۱۱ زره ۱۱ ...

جمع کسور ... | ... ۳ مخرج ۱۱ ...

---

۸ ...	...	...
...	...	...
۳ ...	۹ ...	مخرج ۲ ...
...	...	...
... ۵ ...	... ۵	... ۵ ...
... آنه	۳ ربع آنه	۱۰ مخرج ۱۵ آنه

جمع کسور اعشاری

۳۸
۳۹
۴۲

۳	۱	۲	۴	۵	۷	۶	۵	۳
۱	۱	۳	۵	۲	۴	۳	۵	
۳	۲	۴	۷	۲	۶	۵	۷	۱۰
				۳				

تفریق [illegible]

۴۲۰ [illegible] کسور [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰	۲۱۵	۳۱۵
۵ [illegible]	۲ [illegible]	۴ [illegible]
۳ [illegible]	۵ [illegible]	۳ [illegible]

[illegible]

۵
۳۹
۴۲۰

۹	۳	۱	۲
		۱	۲
			۰
۰	۲	۴	

تقسیم کسور

ضرب

[illegible] ۱ [illegible]

۲۵
۱۲ ۱۳

[illegible]

۳۱
۹ ۲

[illegible]

۳ [illegible]
۴ ۷
۳
۵ ۵

[illegible]

جدول ۵ در تفریق بطریقه دیگر در تفریق کسور آنکه اگر منقوص اصحاب صورت

منقوص منه تفریق توان نمود معلوم شد فهو المراد والا باید ... از آن ...

... از منقوص منه بسط مرتبه قدر نمود و مضاف آن منقوص صورت منقوص بلا از مخرج

تفریق ... را مرسوم نمود ... که منقوص و منقوص منه را از مخرج مشترک اخذ

تفریق از یکدیگر نمایند اگر ... والا از منقوص منه ... صحیح ... مخرج

مشترک ... بصورت کسر منقوص منه که از مخرج مشترک اخذ شده ...

بعد تفریق کنند و باقی را نسبت بمخرج دهند حاصل از نسبت باقی مطلوب ...

تفریق کسور ...

... ۵ ...	...	...
... ۱ ... ۹	...	...

تفریق کسور ...

۳	۱
۲	۵
۵	۱۲

بعد از آنکه کسرین از صحیح مخرج مشترک باشد
شدن مجنس نیز بصورت عرض شد

مخرج مشترک
۳۰ — کسرین خود از مخرج

حاصل	[illegible]	مضروب	مضروب فیه
	۱۷ عشر ابعاد مجنس	۳ ۱۵	۴ ۲
۲۵	۳۰	۳۰	۳ ۲

۴۲

باقی است ۱۷ عشر

فصل سیم در ضرب طریقه ضرب کسور در یکدیگر [illegible]

در صحیح [illegible] فوق و تحت [illegible] باید تنزل [illegible] یا کسر

مضروب فیه [illegible] و مضروب کسر و تحت [illegible] تنزل داده [illegible]

[illegible] باید ملاحظه نمود اگر کسر از یک صورت [illegible] در صورت صحیح

اگر یک صحیح [illegible] کسر را در صورت صحیح [illegible] مخرج کسر [illegible]

است [illegible] و اگر [illegible] مخرج [illegible] مجنس

[illegible] در یکدیگر ضرب [illegible] و اگر [illegible] صحیح [illegible] کسر مجنس را در صورت

[illegible] ضرب [illegible] و اگر [illegible] صحیح [illegible] کسر [illegible] صورت کسر را [illegible]

[illegible] صورت [illegible] آنست [illegible] ضرب [illegible]

آنچه حاصل اول را بر حاصل ثانی قسمت نمایند اگر منقسم شود فالمطلوب و الا نسبت نمایند و خارج را حاصل ضرب دانند و صورت عمل هر یک از قاعده مرقوم [illegible]

صورت کسور که در کسر

مضروب — مضروب — حاصل ضرب

[illegible]

صورت کسور مختلف از قاعده [illegible]

مضروب — مضروب — حاصل ضرب

[illegible]

صورت کسور که از یک طرف کسر [illegible]

[illegible] از یک طرف صحیح فقط و از طرف دیگر صحیح مع الکسر — [illegible] از یک طرف صحیح فقط و از طرف دیگر کسر فقط

مضروب — مضروب — مضروب — مضروب

۵ ۳ ۲ ۲ ۱۱

مخارج قسمت در صورت بیشتر

۱۳	۱
۳	۱
۴	۵

حاصل	مخرج	حاصل	مخرج
۵۵	۴	۴	۵

ضرب کسور سه قسم است از انواع ضرب کسر و اقسام او سه قسم است

اول آنکه از یک طرف کسر مع الصحیح و یک طرف صحیح	دوم آنکه از یک طرف صحیح مع الکسر و از طرف دیگر کسر فقط باشد	سوم آنکه از هر دو طرف کسر فقط باشد

مضروب	مضروب فیه	مضروب	مضروب فیه	مضروب	مضروب فیه
۱۲ مجنس	۳ مجنس	۳ مجنس	۳	۴	۳
۳ ۱۳	۲ ۱۳	۱ ۳ ۱۰	۴	۵	۴
صورت اول	صورت ثانی	حاصل صورت	صورت ثانی	صورت حد	حاصل ما
					۲۰

مخرج	مخرج	مخرج	مخرج	مخرج	مخرج
۱۵۹	۴۵	۳	۱۲	۵	۴

نسبت صورت به مخرج		نسبت صورت به مخرج		نسبت صورت به مخرج	
۸	۱	۲		۳	
۳	۳	۱			
۵	۱۰	۲۰		۵	

قاعده در بیان آنکه هرچه در ونظیر تقسیم اگر چه از قسم ضرب کسور حاصل بیان شده است لیکن مفصل ذات از کثرت عوارض آن مختصر در تضریب میدانم مخفی نیست بر بعض از اهل تحقیق که از خلط مختصر شد کسیم ایراد نمود از اعداد و مضروب فیه موضع منها است که ضرب بعض در بعض کنیم تا حاصل آن چه در صورت و در مضروب

میگویند و صورت کسر عرض کنایت از آن جا دورا دو از مخرج موجود باشد مثلا کسر
هفت کره باشد همان هفت کره مخرج است و اگر هفت کره دیگر باشد پانزده است و قس علیه
چنانچه مخرج واحد از انواع عدد صحیح در طلب و عرض سالم مخرج گویند اگر حاجت افتد
فرق تکه جهت تکمیل صورتش باید لا محاله کسر اگر همین مضروب باشد کسر یا از دو مضروب از
جنس یکی از دو مخرج باشد و اگر نباشد از جنس یکدیگر نباشد و آن مضروب گیرند از جنس آن
مخرج دیگر و اگر کسر یکی از دو مضروب باشد باید همان کسر از جنس کسر موجود باشد و اگر نه
از مخرج نموده چنانکه اگر هیچیک از دو مضروب کسر نباشد یا از آن دو مضروب را
مخرج از جنس کسر مخرج موجود تعویض دیگر آنکه مخرج در طلب تقسیم در عدد از
صاحب در طلب و عرض مکان آن است در انواع در اخراج باشد لهذا تخریج کسور آنرا با
مخرج دیگران را تفسیر آن شد میگوئیم در تخریج کره در ذریعه شاخص کره با
دیگر همچنین هر کره بجا است پس مخرج آن است و در مخرج هر یک است همچنین است پس مخرج آن
و هر را بصحیح چهار شصت است پس مخرج آن ۲۵ شد و همچنین در هر صحیح چهار شصت و اگر خواهد
چهار و دو هم باشد پس مخرج آنها کره را در شصت و چهار است پس از این جهت این مقدار میگوئیم
است و حاصل از ضرب و مضروب فیه و ضرب کسور داشته باشد مخرج موجود است اگر از آن
صحیح باشد یا از یک طرف کسور داشته باشد و الا حاصل اول را صحیح قسمت نماید و حاصل در ضرب کسور

از ...

در ابتدا مشخصه جمع اقسام آن که مشغول شود ... ابتدا مشخصه محتاج بمعرفت قاعده ... هم ...

... مثبت و ... بنظر در صورت ... بقرار ... نوشته ... [illegible]

برابر ... که از آن ده کرده ... و ... [illegible]

صحیح ... چنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ورق ... [illegible]

[illegible]

... [illegible]

برابر ... که ... [illegible]

چنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عرض کتابت آن که مجری [illegible] دکر ارز [illegible] بابت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عرض کتابت آن [illegible] مجری [illegible] دکر [illegible] بابت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جدول چهارم در قسمت و آن بر چند قسمست قسم اول زیرا که یا مقسوم

یکی فقط صحیح فقط یا کسر است و همچنین است مقسوم علیه پس ... قسم

مقسوم و مقسوم علیه هر دو صحیح باشند در باب صحیح گفتیم با ... قسم دیگر

طریقه در آنست که اگر در مقسوم ... بیشتر است در صحیح گفتیم باید که ... و خارج

قسمت در صحاح کمتر از مقسوم ... در صورتیکه مقسوم علیه ...

مثلا چهار و پنج یا را که ... خواهیم قسمت نمائیم گوئیم ...

و یا ... مثال ... در خارج قسمت ...

که میخواهیم ... صحیح از مقسوم علیه ...

با آن ... و اگر ... مقسوم و مقسوم علیه ... در صحیح مشترک ...

... اگر از دو طرف کسر ... صحیح ... مقسوم

... مقسوم علیه قسمت ... خارج قسمت ... چنانکه ...

اگر ... خمس قسمت ... ضرب ... در ... مشترک ...

... ثلث و پنج ... قسمت ... ضرب ... خمس ...

... و چهار ... خارج قسمت ... و ... صورت

... از ... شد ...

با صحیح

قسمت

قسمت [illegible]

مقسوم	مقسوم علیه	خارج قسمت	[illegible]	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قسمت [illegible]

مقسوم	مقسوم علیه	خارج قسمت	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قسمت [illegible]

[illegible]

مقسوم	مقسوم علیه	صحیح کسر
۴	۳	۲۱
[illegible]	[illegible]	خارج قسمت
۱۸	۱۴	۲۷

[illegible]

مقسوم	مقسوم علیه	صحیح کسر
۵	۳	۱۰
[illegible]	[illegible]	خارج قسمت
۴۸	۱۰	۴

[illegible]

مقسوم	مقسوم علیه	صحیح کسر
۴	۱۰	۱۵
[illegible]	[illegible]	خارج قسمت
۴۳	۲۰۵	۲/۵

[illegible]

مقسوم	مقسوم علیه	صحیح کسر
۳	۳	۵
[illegible]	[illegible]	خارج قسمت
۱۶	۳۰	۰۳۵

ذاکر

و آنچه تحریر شد در صورتی بود که مقسوم علیه کسر معطوف نباشد و اگر مقسوم علیه کسر [illegible]

و مقسوم در حقیقت معطوف بعضی قسمت چنین قسم [illegible] متعاطفه [illegible]

را متعاطفه [illegible] یک مقسوم علیه یک ثلث و دو خمس و سه ربع سدس [illegible] و مقسوم

ثمن [illegible] مقسوم علیه [illegible] و چهار [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]

و یازده [illegible] از [illegible] و ثلث [illegible] سبع مقسوم [illegible] و درین قسم

[illegible] غلبه [illegible] باشد و تعبیر کسر را اصطلاح [illegible] استنباط [illegible]

[illegible] تقسیم [illegible] عدد را [illegible] و [illegible]

طریقه عمل متعاطفه آنکه مجموع کسرها خوده از مخرج مشترک [illegible] مقسوم علیه

[illegible] مخارج [illegible] کسر را از مخارج [illegible] آنچه از مخرج مشترک [illegible]

سهم [illegible] مجموع [illegible] و مقسوم [illegible] غلب [illegible] حاصل [illegible]

در مثال [illegible] عدد [illegible] کردیم [illegible] همان [illegible] معلوم [illegible]

صورت عمل متعاطفه

[illegible]

قسمت مقسوم بر مقسوم علیه که یکی از مجموع کسور مختلفه از مخرج مشترک ...

[illegible]

طریقه جهت تسهیل عمل آنکه یکی از کسور مختلفه از مخرج مشترک را در هر یکی از صحاح کسره
ضرب نموده تا هر یکی از کسور مختلفه از صحاح کسره را در مخرج مشترک ضرب نموده مجموع
مقسوم علیه قسمت نموده بعد از آن استعلام خارج قسمت هر یکی از کسور مرتب ضرب
مذکور به تمام رسانیده بیشتر قسمت و اگر صحاح کسره مساوی یکدیگر باشند عمل مذکور
احتیاج بضرب کسور مختلفه از صحاح کسره در مخرج یا ضرب کسور مختلفه از مخرج در صحاح کسره
طریقه دیگر سهلتر درین عمل آنکه بازاء هر یکی از صحاح کسره نتیجه فرض کنند و آنرا نتیجه
نامند و نسبت هر یکی از صحاح کسره در تحت آن مرقوم پس از آن اسم احد کسور مسطوره از نتیجه
نتیجه یکی را در تحت هر یکی از صحاح کسره نوشته و آنرا نتیجه بالنسبه نامند و نتیجه بالنسبه مقسوم علیه
و نتیجه قسمت عدد سابق به اتمام رسانیده و صورت عمل بالنسبه هذا مثالی بدین طریق است

تصویر

صورت قسمت مسئله که همین [illegible] مذکور [illegible] از مخرج مشترک را در [illegible] اصطلاح مکسره حقوق ضرب نموده مجموع [illegible] را مقسوم علیه قرار داده‌اند این است

مقسوم [illegible] | اصطلاح مکسره [illegible] | مخرج مشترک

۳	۵	۱۵	۹	۱۳۵	[illegible]	[illegible]

[illegible]

صورت مسئله که کسور [illegible] اصطلاح مکسره را در مخرج مشترک [illegible]

مقسوم [illegible] | اصطلاح مکسره [illegible] | مخرج مشترک

۳	۵	۱۵	۹	۱۳۵	[illegible]	۹۱۵

[illegible]

صورت مسئله مکسره که [illegible] [illegible] مکسره [illegible] در [illegible]

مقسوم [illegible] | اصطلاح مکسره | مخرج مشترک

۲	۵	۱۵	[illegible]	۸	۹۰	۱۸۰

[illegible]

صورت حالتیکه از بابت بیرق بای که اجزای مجهول [illegible] دانسته آن قرار داده

قرینه خزانه [illegible] عدد [illegible] مجموع الاسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

و از این قبیل مسئله مشخص میشود که در این مسئله و نظیر مسئله حالتست اگر چند نفر قرار شراکت دهند

قاعده چند مال الشراکه متفاوت با تفاوت درکار [illegible] از [illegible]

منفعت را [illegible] بطریق مجهول مال الشراکه هر یک را منکسر مجهول [illegible]

[illegible] مال الشراکه [illegible]

[illegible] مجهول که در [illegible] منکسر [illegible] صورت [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] مال الشراکه هر یک [illegible]

ضرب [illegible] مال الشراکه [illegible]

[illegible] مجموع [illegible] ضرب هر یک [illegible] منفعت [illegible]

[illegible] ... ارزان [illegible] ازشرکا [illegible]

[illegible] صورت [illegible] نوشته [illegible]

۱۳۱۲ ۱۳۱۱

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ضرب عدد [illegible] اشتراک [illegible] در عدد ایام شراکت ۱۲ [illegible]	[illegible] ... ضرب عدد [illegible] اشتراک [illegible] ایام شراکت [illegible]
[illegible] ... بضرب عدد مال اشتراک [illegible] در عدد ایام شراکت ۱۰۵٫۲ [illegible]	[illegible] ... بضرب عدد مال اشتراک [illegible] در عدد ایام شراکت ۱۹ [illegible]

[illegible] یا [illegible] این [illegible] وزن

[illegible] شانزده [illegible] پنج [illegible] و بودن [illegible]

[illegible] پنج است خواسته [illegible] یا [illegible] وزن [illegible]

[illegible] بایدملاحظه [illegible]

[illegible] نقصان [illegible] است [illegible]

[illegible] ابدال کسور [illegible]

آن تبدیل در کسر جنس با بدل کسر جنس دیگر باشد چنانچه صورت مقصود را اگر [illegible]
[illegible] آن را تجنیس گویند که [illegible] [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
اگر [illegible] مبهم متعدد باشد [illegible] حکم دارد که در صورت [illegible] مجمع [illegible] وزن [illegible]
از [illegible] [illegible] جمع [illegible] [illegible] بر [illegible] [illegible] خارج [illegible] از آن [illegible]
[illegible] خارج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متعدده [illegible] کسر [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و صورت [illegible] [illegible] [illegible] و وزن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعد از استعلام نتیجه بر [illegible] هر یک از قیاس [illegible]

[illegible]

دلالت حسنی را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] باید [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و از آن [illegible] را [illegible]
صورت

[illegible]

طریقهٔ صرف کلیهٔ یک تومان یا اشخاص نمودن که مبلغ سفید بر سیاه خواهند نمود

یکتومان را کرده در فوق بنویسند و یکتومان را در تحت آن تقسیم و تحت را ترقیم داده و تنزل دهند باندازه

فوق یا آنکه تحت و ... مبلغ شود یا فوق ... صرف بر آن ... و اگر مبلغ سیاه را

خواهند سفید نمایند صرف یکتومان را نوشته و یکتومان را بعلاوه صرف ... در تحت آن ترقیم

و ... تحت را باندازه فوق تنزل و ترقیم ... آنکه تحت ... مبلغ ... شود فوق

را و ... مبلغ ... مبلغ سفید شود صورت ... از این قرار است

صورت ... صرف و تحقیق ... مبلغ سفید از قرار ... خواهند ... المعامله

سیاه ... صرف از قرار ...

[illegible]

صورت صرف ... سفید ...

سیاه ... صرف از قرار ...

[illegible]

صورت بر کشیدن

الف [illegible] مسر — [illegible] مسر — [illegible]

اربعة [illegible] مسر — [illegible] مسر — [illegible]

[illegible] مسر — [illegible] مسر — [illegible] مسر — [illegible]

[illegible] مسر — [illegible] مسر — [illegible] مسر — [illegible]

[illegible] مسر — [illegible] مسر — [illegible] مسر — مساله

[illegible] مسر — [illegible] مسر — [illegible] مسر

طریق تصحیح مبادله آنکه نسبت دهیم سهم مبدل را به قیمت آن [illegible]

[illegible] نسبت میان [illegible] [illegible] مبدل [illegible] مبدل [illegible]

[illegible] [illegible] نسبت جان نسبت از سهم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] جان نسبت [illegible] [illegible] مقدار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نسبت را [illegible] [illegible] [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقدار [illegible] [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] مبدل منه [illegible] مجموع مقادیر [illegible] مبدل [illegible]

[illegible] موضوع [illegible] و [illegible] مبدل الیه در [illegible]

[illegible] مبدل الیه [illegible] اگر مبدل منه [illegible] یا [illegible]

[illegible] و صورت [illegible] یکی از [illegible]

صورت مبادله [illegible] نسبت مبدل الیه از نسبت مبدل [illegible]

آمده باید از [illegible] استخراج نسبت [illegible] نسبت از مبدل منه [illegible]

[illegible]

صورت مبادله [illegible] نسبت مبدل الیه [illegible] مبدل الیه [illegible]

استخراج نسبت [illegible] نسبت از مبدل منه [illegible]

[illegible]

صورت مبادله کنیم هر گاه یکی از دو ضلع قسمت منبدل البته از منبدل منه باید آنکه

اعظم است بعد از استخراج قسمت باید همان قسمت را از منبدل منه کرفته بر خویش افزود

قسمه کنیم در منبدل — قسمه چو که منبدل است

مبادله نمودن از

تعشیر نمودن خمس

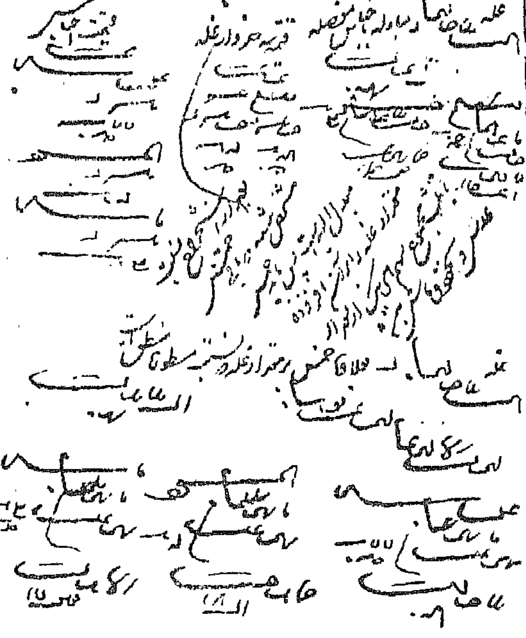
شکل را است ده

و خمس از ربع و شش

صورت را بدل کنیم که منبدل ربع و خمس است

[illegible] مباعوله [illegible] متوازی [illegible] ارلد.

تفضیل [illegible] منطوق [illegible] سنت [illegible]



طرحها در استخراج مجهولات [illegible] طریق [illegible] ارلد [illegible]

[illegible] و [illegible] مقابله و [illegible] خطایین [illegible] اغلب [illegible] خطایین

[illegible] تحویل [illegible] و [illegible] اکر [illegible]

پس نعم الاتفاق و الا یا خطا ناقص است یا زاید پس چیزی دیگر فرض کنیم و در تقسیم بهم مساوی

مسعود للقدر اگر خطا هم زاید یا هم ناقص باشد پس مفروض اول را در خطاء ثانی ضرب کنیم و آنرا محفوظ اول

نامند و مفروض ثانی در خطاء اول و آنرا محفوظ ثانی نامند پس از این الملتقطه ... اگر

خطاء هر دو مطابق یکدیگر باشند پس تفاضل محفوظین را بر تفاضل خطائین

بر ... تفاضل خطائین قسمت نموده خارج قسمت پس مجهول است و اگر خطائین مختلف

مجموع محفوظین را بر مجموع خطائین قسمت نموده خارج قسمت مجهول است و در این مسئله جمیع اقسام که ... عبرد

بعد ... علم ... و این ... مثال ... ... مسئله ... مولانا شیخ بهاء الدین

... بطریق جبر و مقابله و ثانی با تجبیر و هم ... این ...

... سطر ... مطابق ... محفوظ ... ...

صورت مثال ... زید از عمرو طلب ... هزار ... لیکن آنچه عمرو دارد از طلب ... است

و عمرو از زید طلب ... از ... بغیر آنکه ... از ... طلب ... در ... صورت ...

طلب زید چند است و طلب عمرو چند

مفروض ثانی طلب عمرو	مفروض اول طلب زید
الثمانیة —— ٨	الستة —— ٦
طلب عمرو —— ٥/٨	طلب عمرو —— ٥
خطاء ثانی ناقص —— ٨	خطاء اول زاید —— ١١٥

مفروض ثانی	مفروض اول
طلب عمرو هزار تومان نقصان	زیرا که هزار فرض کنیم مطلوب عمرو هزار
زیرا که باید معلوم شود ...	از نصف طلب زید چهار باید معلوم شود و دویست
نصف صد و پنج ... از مفروض	تومان خطا شد ناقص هم چهار ... و یک
یک صد تومان چهار ... و یک صد و دویست	صد و نیم است در مفروض اول چهار
... است ضرب ...	تومان چهار ... و یک صد چهار از ضرب
	ده ...

مجموع خطائین	مجموع مفروضین
هفت و نیم	۱۵

خارج قسمت ... در ... تومان چهار ... طلب زید هزار و دویست تومان و طلب عمرو چهار صد تومان

مثال ... ترکات ... اولاد ... دارد و ... اولاد ... این ... تقسیم ... این طریق ... تومان ... سیم ... تومان چهارم ... پنجم ... تومان و هکذا ... هزار ... شرع ... حکم ... ورثه ... بالسویه ... در این صورت ... چند است

مفروض ثانی	مفروض اول
اولاد ... میراث ...	اولاد ... میراث ...
... المقرر ...	... المقرر بالسویه ...
... والمقرر	... والمقرر
خطای ثانی ...	خطای اول ...

مضروب ثالث [illegible]

مضروب [illegible]

تفاضل بين [illegible]

تفاضل بين المضروبين

[illegible]

مضروب [illegible]

تفاضل بين التفاضلين

تفاضل بين المضروبين

خارج قسمت و تقسیم تفاضل بین المضروبین بر تفاضل بین التفاضلین

۱۴ [illegible] ۱۳ [illegible] و جمیع [illegible]

[illegible] ۱۳ [illegible]

و [illegible]

گوشواری ساختم از لعل و گوهر [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
یک [illegible] از [illegible]	[illegible]

جواب

[illegible]	[illegible]

گوشواری را که وزن [illegible] فروهله / قیمت و وزنش تمامی با تو گویم [illegible]

هست وزن لعل شش و نیم مثقال تمام / در کم و بیشش نباشد هیچکس را [illegible]

هست وزن [illegible] و قیمتش گویم [illegible] / چارده دینار و کم ربع آن [illegible]

هست مروارید دانگ و نیم مثقال و [illegible] / قیمت او هجده دینار است وزن لعل را [illegible]

وزن زر [illegible] نیم / قیمت او هست یکصد دینار [illegible]

سکه بر زر میزند هر کس از [illegible] / [illegible] را برابر [illegible]

اینگونه مسئله را استاد [illegible] بغیر یکجواب حل نمیشود بلکه [illegible] ازبرای یک سؤال [illegible] لهذا چندان احتیاج [illegible] طلبه [illegible] اطلاع [illegible] واینکه از جواب معلوم شد وزن و قیمت هر یک از اجناس مذکوره به [illegible]

وزن گوشوار

مثقال [illegible] قیمت وزن هر یک از جواهر و طلا

طلا	مروارید	لعل
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مقدمه در بیان حقیقت و آنچه مشتمل است بر یک فصل و در تحریرات قطع‌ها و ترتیب بر موضوع

بیان آنکه بدانکه هندسه علمی است که از احوال مقادیر ... استعلام ... خبر است و در کم متصل قار است از عوارض ذاتیه

جسمی و موضوع آن خط و سطح و جسم است و آنها متصف به اشکال مختلفه می‌شوند پس لازم است

از اشکال و تعریف جسم و محتاج الیه آنها باید که تقسیم و تعریف شود بدانکه خط دو قسم است یکی

مستقیم و دیگری منحنی که مستقیم اقصر خطوط واصله میان دو نقطه است و منحنی غیر آنست

و اشکال مسطوره در سطح مستوی مستقیم نیابد اگر یک خطی منحنی احاطه نماید آنرا دایره گویند و آن

نامند و خط منصف آنرا قطر گویند اگر به مرکز گذرد و الا وتر خوانند و اگر خطی احاطه

قطعه گویند و اگر قطعه‌ای از دایره قوس باشد و دیگری مستقیم قطاعش گویند ولیکن [illegible]

عظیمه یعنی بزرگتر از نصف دایره و صغیره [illegible] و اگر دو خط محیط [illegible]

یکی از آن [illegible] هلالی خوانند اگر اعظم از نصف نعلی گویند و اگر اعظم از نصف [illegible]

نشان از [illegible] اهلیلجی گویند اگر اعظم از نصف [illegible] گویند [illegible]

تا قطاع اکبر و اصغر خوانندش اگر دو مستقیم و یکی [illegible] مثلث گویندش اگر [illegible]

مربع [illegible] مخمس [illegible] قسم [illegible] اول [illegible] الاضلاع دوم مختلف الاضلاع [illegible]

و آن [illegible] متساوی [illegible] مختلف [illegible] قائم الزاویه [illegible]

[illegible] مربع [illegible] مستطیل [illegible] قائم الزاویه [illegible] متساوی الاضلاع [illegible]

حاد شود و اوّل را منفرج الزاویه که مربع اطول اضلاع بیشتر از مجموع مربع دو ضلع دیگر است

و آن را یک زاویه منفرجه [illegible] دویم قائم الزاویه سیم حاد الزاویه که مربع اطول اضلاع کمتر از مجموع

دو مربع دو ضلع دیگر است و آن را سه زاویه حاده باشد و اگر چهار خط مستقیم را احاطه نماید

یا چهار خط متساوی باشد مربع خوانند اگر قائم الزوایا باشد و الا معین گویند و اگر

متقابل متساوی باشند پس مستطیل خوانند اگر قائم الزوایا باشد و الا شبیه بمعین و هر چه

بغیر [illegible] شکل در این صورت [illegible] بعضی را اسم معین است

[illegible] الزاویتین [illegible] و بعضی دیگر را [illegible] اضلاع

گویند و اگر زیاده بر چهار خط احاطه نماید ده ضلع [illegible] مخمس و مسدس و مسبع و مثمن و متسع و

معشر [illegible] در [illegible] اضلاع نام کنند مثل مختلف الاضلاع و اگر

زیاده بر ده ضلع باشد مثل مختلف الاضلاع [illegible] ضلع [illegible]

[illegible] مثل احد عشر [illegible] در [illegible] اضلاع مختلف باشد

و بعضی دیگر [illegible] الاضلاع [illegible] مثل مربع و مستطیل [illegible]

اشکال مستقیمه [illegible] اگر یک سطح مستوی را احاطه کرده گویند دایره

[illegible] عظیمه [illegible] صغیره و اگر سطح [illegible]

[illegible] گویند و مخروط تام [illegible] اگر [illegible] نقطه شود [illegible] گویند [illegible] سطحی

نیز سطح متقابلین و هر یک را ابریست تم دو اگر سه سطح محاطه در جسم سطح مستوی متقابلین

کره هر یک را قاعده گویند و هر یک سطح مستدیر قاعده فیما بین شکل مخروط شبیه آن را استوانه خوانند

و طیش را قاعده بیست مایله و خط واصل بین مرکزین محور و استوانه مستقیم خوانند و اگر مایله

به سه سطح احاطه نموده یا بشکل مخروط و استوانه مستدیره پس مخروط سطح

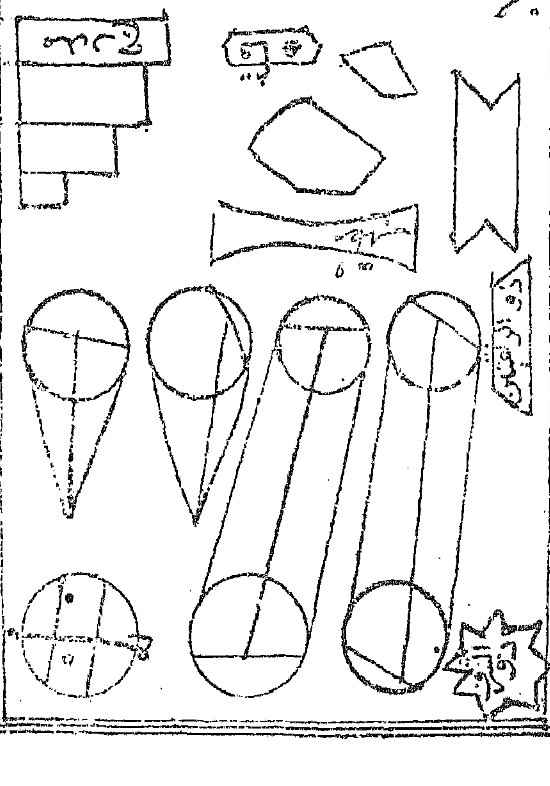
مستطیله ... و تمام سطوح مستدیره و ... این شکل

شکل بیشتر سطح مستوی ... اشکال جمیع آنها

هر یک از اشکال سطوح موضوعه ...



[illegible]



چنانکه در حمار الزاویه بدین دستور است و لا استعلام موقع عمود الکه اللّه مسقط بر تفصیل اضلاع
در مجموع کثیر دو ضلع اصغر مقسوم در ضعف صدر را تفتیش برآید اضلاع یا خارج فضل الا آنند قسمت سطح ازا تحقیق انضلاع و تسع
منهج نصف باشد از طرف اقصر اضلاع متفرع منصف عمود است که اخراج از زاویه مقابل
و لا در مثلث در الاضلاع عمود سلا از هر زاویه بر ضلع مقسمه اخراج منصفه در نصف
و مساحت در مربع مستطیلات لعه الاضلاع در مستطیلات در خود ضرب نماید
احد ضلعین در نصف دیگر ضرب نمایند و لا در مثلث کثیر الاضلاع طریقه آنکه اضلاع زوج
سا در ست نصف قطر خط واصل فیما بین مرکز مقابلست در نصف مجموع اضلاع
و اگر اضلاع فرد یا زوج غیر متساوی باشد بر مثلثات تقسیم نماید و مساحت مجموع مثلثات
مساحت شکل مقصود آید چنانکه در باقی سطوح مستقیمة الاضلاع بدین دستور آید
و در مساحت بقیه سطوح مثل مساحت دایره بر از تربیع قطر یا سطح
وضع مقسوم استعلام قطر محیط دایره بانکه نسبت قطر بمحیط مثل نسبت هفت
و از ینجا معلوم میشود که اگر قطر را در سه و سبع ضرب نماید محیط میشود و اگر محیط را بر سه و سبع
قسمت قطر میشود و در مساحت قطاع کبرو دارا ضرب نصف قطر را در نصف قوس ضرب
قطعه صغری یا کبری ناقص مرکز را بعد نمود و اثرا مساحت قطاع مقسوم ناقص مثلثین
پس مساحت مثلث الاضلاع را از قطاع صغری نقص نمود قطعه صغری مساحت معلوم گردد

از قطعهٔ کبری را مساحت معلوم شود و مساحت الاولی خط مستقیم در دو جیب ما بین دایرتین
قوس باشد مقسوم علیه قطعهٔ صغری و مساحت قطعهٔ صغری را از کبری موضوع نموده باقی مساحت
هلالی باشد و در مساحت مجسم سطح کره را بسطح مستقیم بدل شود تا مساحت مجموع سطح کره
کره باید مربع قطر آن را در چهار ضرب نمود از حاصل مساحت سطح کره وضع نماید حصه سطح
باشد و مساحت دایره عظیمه نصف قطر آن مساوی خط دایره از قطب آن قطعه مساحت سطح قطعه نسبت بود
جمع آن مساحت حقیقت مطلق است و تکثیر قوس مساحت از مستدیره قائمه
باشد خط دو جیب مقدمتین را در تمام محیط قاعده ضرب نماید مساحت سطح مخروط مستدیر تام
خط قائم و جیب ما بین نقطه راس مخروط و قاعده آن را نصف محیط قاعده ضرب نمود
اگر ناقص باشد مساحت مخروط تام که متمم آن است از مساحت کل وضع نماید و استعلام
ناقص باشد در قطر قاعده ضرب نموده حاصل را قسمت بر فضل قطر قاعده صغری خارج
قسمت ارتفاع مخروط تام اگر تام باشد و ابعاد آنکه ارتفاع معلوم شد
متمم آن مساحت اسطوانه در قطعه مساحت معلوم شود
مخروط مستقیم تام مساحت ربع
شخص معلوم مساحت مخروط و اسطوانه قطعه حقیقت
آن مساحت کره باید

یک مسبع و نیم وضع نمود اما باید نیز یک مسبع و نیم وضع شود و دیگر بیست
در شش مساحت سطح قطعه ضرب ثانیه و مساحت سطوانه ارتفاع آن هم در مساحت سطح قاعده ضرب
و لا مساحت در مخروط تام اعم از آنکه منشور باشد یا مسطح باید ارتفاع او را در ثلث مساحت
قاعده ضرب نمود و لا در مخروط ناقص باید مساحت تام که متمم ناقص است از مساحت
مجموع ناقص و استعلام متمم موقوف بر دانستن ارتفاع تام است و نصف در مساحت
سطح مخروطات مستدیره بیشتر معلوم و لا در مخروط مستقیم ارتفاع مخروط ناقص را در ضعف ارتفاع
ضرب نمود و نصف بر قاعده ضلع بر ضلع مقابل ضرب نمود ارتفاع
همان مخروط است اگر تام باشد شرط است در این و طریقه
استعلام آن چنین است و اسهل از همه آنست در
الجهات را متقابل یکدیگر ... در ریسمانی در وسط سوراخ
در طرف ریسمان ... بطرف چهار ... آنچه در سوراخ وسط آنچه اگر
زمین ... باشد ... از طرف ... آورد
تا ... مقدار نزول ریسمان از سر چوب ... و چون
... دیگر ... آب دارد ... و هر یک ...
... اگر ...

غایت فصاحت این نسبت بیانست چنانکه رعایت سجع و قافیه مرعی نماید و ابداع مستطلع

بهر اقتطاع گویند اقتضاء در لغت گذرانیدن بود و در اصطلاح سخن کی بود و نیا گیرد

مطابقه نظم و زینت آرایی اقطاع در لغت دستوری دادن آنست و در اصطلاح آنست که صاحب طبعی

احیا کرده بخلاف و در امواجب تخصیص کنند و در تعلیم مواجب داده بیش شعر آنکه ...

مواجب لیکن صاحب حق را با آنکه بدو نیز برسد و اگر که صاحب شعر از دو بیت یا زیاده یافته شود استخراج

در لغت سوزانیدن بود و در اصطلاح در لغت مستعمل است و امثال آنرا گویند و در خوب جلا احجر داده

صاحب نفوس لطیف با اطلاق اشتقاق پاره کردن بسیار گویند و در اصطلاح در قطع معتبر شوی لبی

صاحب تحفه چنین است ریختن بسیار گویند و در اصطلاح طرحی لطیف با اطلاق حق داده

مکرر ستر نظر صاحب اشتقاق لیه چند از خطا انقریش احیا پوشنده کردن بسیار گویند و در اصطلاح

زمینی را گویند که از سر عشق ناشیست و حکم تعمدا مشتمل بشتی و بعضی آنرا غیر موقع ساخته اند اشباع

طبیعت مشتمل بسیت و در اصطلاح هم بود از زمین صاحب تحقیق مستعد را که در لغت دریافتن

و در اصطلاح تفاوت ... بزرگ چیستی حرفان یا طبق مستعد و تلاوه سجع بهرت ...

در دور و قت مقابله نسخه مشرف یا نسخه تمام کرده نیازگه تعیین لغت تا غایت شدنه

احتیاط در لغت عظم قرار گرفتن بود و در اصطلاح تغیّر کی کرده و مبالغه در ... ابتداع

صدرن ... الهام الشعر مستغرق شده سمات طلب کرده و در اصطلاح سخن ساختن

بهر ... که مصالح و اجرت و لوازمات چیزی چند شده است مثلاً زربفت [illegible]

ابریشم و طلا ... با اجرت ... مکتوب زر ... خواهد بود و آنچه [illegible]

... که چیزی ... گنج شخصی بود ... با کهنه ... مصروف است و [illegible]

... مقدار معلوم ... آن چیز ... آن اگر چیزی ... [illegible]

در لغت ... و در اصطلاح آنچه ... را ... اطلاق

در لغت ... و آنرا ... کسی ... و برات [illegible]

... استحقاق در لغت سزاوار شدن است و در اصطلاح آنچه [illegible]

علم ... اضافه در لغت رسیدن بود و در اصطلاح چیزی ... چیزی افزون

و بعضی ... اگر ... طلبکار شود ... [illegible]

اخراجات در لغت خرج کردن ... اجرت ... ارمغان ... [illegible]

انعام در لغت نعمت دادن و در اصطلاح بخشش کردن بود ... در لغت ... در اصطلاح

کسی را ... واجب معین ... [illegible]

... اسقاط در لغت انداختن بود و در اصطلاح ... [illegible]

... ساقط شده ... معلوم شود ساقط ... [illegible]

باز ... [illegible]

سانند مبارز شمر نامند و نزد اهل اصطلاح محررین دفتر مبلغ و مقداری که بعد از تعیین و وضع از جمع
بر چیزی آید کلابت بیرون بوده و جمع کی که داده است و سوای آن تشخیص حقوقی نموده او طلب او
بواسطه برات بیرون رفته باقی در لغت باقیمانده و نزد اهل اصطلاح تتمه از جمع باشد که نویسند
[illegible] بها را المذکور بعضی قیمه اشیا از کرسنا و [illegible] برات قیمه تتمه ابریست و تتمه را
پیشکش چیزی تحفه شخص ادنی بشخص اعلا صرف التاء تحریر در لغت نوشتن و [illegible]
نزد اهل اصطلاح [illegible] از تشخیص و غیره باشد تحریر گویند توجیه در لغت رو کردن [illegible]
نزد اهل اصطلاح وجه و تنخواه چیزی را حواله دادن و پیش از دفتر توجیه این عمل [illegible]
لهذا مسمی بدفتر توجیه شد ترقین در لغت برابر کردانیدن و نزد اهل اصطلاح [illegible]
سیاه خوانده نوشته و هیچ حرف الا رسم نشود آن [illegible] را ترقین گویند چرا که این کلمه
و الفاظ گذشته برابر شده تخریج در لغت [illegible] و نزد اهل اصطلاح حرف [illegible] را گویند [illegible]
پیدا کردن و نزد اهل اصطلاح [illegible] حواله و [illegible] تصدق صدقه دادن تعطیل در لغت
[illegible] و معطل شدن و نزد اهل اصطلاح چیزی [illegible] را معطل نموده باشند [illegible] تعمیر
عمارت کردن تقاوی در لغت قوت [illegible] و نزد اهل اصطلاح مصالح الا ملاک گویند تکفین کفن
دادن تنقیه [illegible] و اگر از [illegible] چیزی [illegible] چیزی و اگر از زر دینی باشد
[illegible] تراشی رشح در کیمصرف در [illegible] و یاد گفتن [illegible] صاحب [illegible]

متنب الدواب و نعت لغت [illegible] و چارپایان گویند تقطیع در لغت چوب را
نیکو بستن و تقطیع استخوان [illegible] آشفتن است و در اصطلاح سخن پیراستن و [illegible]
و خوب جواهر [illegible] تملیک در لغت ملک گردانیدن است و در اصطلاح جایی و ملکی
یا حاکم شرع ملک حق صدق کسی کرده است و دیگری فوت او با وارث او
تکلیف در لغت چیزی از خوبی بر چشم آوردن است و در اصطلاح چیزی از مال خود [illegible]
[illegible] در لغت [illegible] و در اصطلاح تفاوت دادن چیزی با چیزی
تعویض عوض دادن [illegible] تقصیر کوتاه کردن و سستی نمودن و در اصطلاح [illegible] فراهم آوردن
[illegible] امری تحقیق [illegible] تقطیع در لغت پاره کردن و در اصطلاح [illegible] جا
گویند ترصیع جواهر در طلا و نقره نشاندن است تکلیف جواهر [illegible]
[illegible] کردن تلمیع نقره و آلات را زر اندود کردن تصریف زر را [illegible]
[illegible] کردن و تفریق طلا و نقره و غیرها را از یکدیگر جدا کردن [illegible]
[illegible] تذهیب زر اندود کردن تدریع جامه [illegible]
تصبیغ رنگ کردن تخریق سوزانیدن [illegible] طلا و نقره [illegible] گویند [illegible] فلزات را
گداختن [illegible] تکلیس [illegible]
[illegible]

تسمین و بعد چین فربه کردن در و غیر الیها تقرر تعین سپاهیان کردن شده لغت چند لیوان شرح

کشتن گاو و گوسفند و غیرها تخییر تجیز کردن شتر تقرر هر مطلبی را در تحت مطلب شرح ثبت

نمودن تولو شاره کردن نقد اصطلاح شاره فوت و نهبه حکم قوم دلالت تحویل

که مبلغ یا مقدار یا جنس را بعهده شخصی نمایند صاحب جمع و خرج آن شخص شده تسلیم آنکه

صاحب تحویل نقد آن جا جنس را مبلغ شخصی دهد و مصرف کلا نماید و از صاحب جمع

میباشد تحویل و تسلیم که تسلیم باطلاق هم و تحویل بی طلاق هم مستعمل نمود تخلیج مینه و انبار را آزموده

پر کردن نمودن تجربه رقم فرد را از عهده مسترد شد تفسیر پوشیدن از چیزی حد الحسب تشریح

اعضا را گویند تنقیح پاک کردن حرف با لبری و غیرها گویند تطبیق در لغت راست کردن نمودن اصطلاح

و مستوفی ها تحریر و سند را که تنقیح گردیدن تسلیم جایزه خطی شده در وقت دیوان

تصحیح میزان بر بهره عدد مبلغ یا مقدار گشته یعنی مقابله شده جلتان آنکه بابت بالا با هم

نمود تجمیع جلتان آن جمع در لغت فراهم آوردن و گرد کردن بعد از اصطلاح آنچه دلوا

بر ما هی و نمودن از غله و جنس و غیرها فراهم آوردن جزیه کلاه سر را گویند و سر را حسبی

طرفین البته گناه را قلم الله باشد و همیشه به سیاه [illegible] پوشیده [illegible] الی

شد و در لغت برکندن [illegible] اصطلاح آنچه از آبادی جمع کرده شرح

با شماره از [illegible] وضع و غیره باشد خالصه و در نفس تعیین و در طرف ایضا [illegible] شده بود

حسنه

حسنه کار نیک [illegible] جزئی [illegible] دهند [illegible] [illegible] [illegible]
شخصی [illegible] صورت [illegible] حرف [illegible] کویند [illegible] [illegible]
[illegible] حلی زیور حلیه [illegible] آرایش کشتن حرز در لغت تعویذ و تعویذ [illegible] مصطلح
در [illegible] و [illegible] که بر [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در لغت [illegible] [illegible] مصطلح [illegible] معروف [illegible] جمع [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطلح [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولایت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرف الدال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حرف الذال ذوب زر و نقره را
[illegible] حرف الراء رکاز زر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] کویند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کویند [illegible] [illegible] [illegible]
کویند حرف السین [illegible] در لغت [illegible] مصطلح جمع و [illegible] [illegible]

سفر رفیع انه و سجده هرا در ریشی دیوای عرض به علامتی تعیین کرده‌اند مساعه بیشتر چرا

و کو سفینه کلیمی‌شن بر مخلف نواله شتر لبن بیش سوره‌ها که اخلاقیات ... اظهار

واجب التعظیم و بقاع متبرکه و تیول به علما و فضلا داده باشند در بیانات خلاف

لشکر هیم سقف قیمت جستن گیرت از تحقیت و قبض قبض باز یافت و مقدار یک

سجده مندی قلب از اتمام خدمت ساخته حرف اتصال حصره عدد سیم را گویند

صفحه پاره کاغذ را گویند حرف در لغت تغییر است و در اصطلاح طرح مسطر را گویند حرف صاد

ضلع در لغت پهلو و در اصطلاح نصف قوس حرف لیطا اطعمه گویند سجده‌ها در ان سرکاری

تعیین نمایند حرف العین علوفه جمع علف است خورش چهارپایان ستوران اسب علیق

و جو و کاه و چهارپایان دهند عوض المذکور یعنی عوض نسخه در دستورات ذکر شده است

حرف الغین غایله مستعمله حقیقت انکار دانند حرف الفاء فاضل زیاد آید در دیوان از ابواب

جمع خود به تعلیم مردم یا ولغت قدرت یکی حرف القاف قسمه وقری را گویند جمع

کمتر و در اصطلاح قوم شده قصبه شهر صغیر از قریه بزرگتر و از شهر کوچکتر قریه یعنی

در اصطلاح هر چیزی که مقرر و نظر داشته باشند قلعه در لغت تباه است و در اصطلاح خصار

محکم کوچک را گویند قطعه رسم گاو و پر زرد را گویند قیراط در لغت معروف قرار

غلط شده تقسیر ورا و غیره حرف الکاف کرایه چیزی را از جایی بسیار گویند حرف الیم

محرر نویسنده میزان در لغت ترازو و در اصطلاح جمع آنکه محرر دارد [illegible]

مقابله نسخه را گویند که از دو فرد یک قسم نوشته دیگر نقل نموده باشند که یکبار خوانده تصحیح نمایند

موازنه چیزی را با چیز دیگر هم وزن نمایند مبلغ در لغت بجائی رسیدن [illegible]

اصطلاح قدر معینی از وجه نقد رواج ولایت باشد متداول در لغت صاحب [illegible]

گویند و در اصطلاح قدر معینی از خبر را گویند مستوفی شناسنده حقوق [illegible]

مشرف شخصی که بر امور و احکام کلیه مطلع باشد مجرب را اندک آزموده و در اصطلاح [illegible]

یا مستوفی موارد حساب [illegible] توجه دارند مفاصا [illegible] سوال بعد [illegible]

مشروح آنکه پاکیزه گویند نوشته مقاطعه از کسی [illegible] و در اصطلاح

محصول [illegible] شخصی [illegible] ده [illegible] با آنکه بدل [illegible] مقرری [illegible] متعلق

گویند مستقیم [illegible] از آن منفعت حاصل شود [illegible] و [illegible]

دکان و حمام و غیره باشد [illegible] از آن منفعت حاصل شود مقدر از تقدیر بمعنی اندازه

و در اصطلاح [illegible] را گویند که شخصی [illegible] معرفت [illegible]

مقدر گویند رسوم از رسم [illegible] و در اصطلاح شخصی [illegible]

چیزی معین [illegible] گویند [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اینرا در اصطلاح شیخ [illegible] در [illegible] بالذات و خصوصیات [illegible] مخصوص

و الله [illegible] اکسیر [illegible] گویند [illegible] که در وقت [illegible]

با بالبشر [illegible] [illegible] صحبت [illegible] اسکندر [illegible]

در [illegible] گفته [illegible] از [illegible] اصطلاح [illegible] گویند [illegible]

مقصود [illegible] آن [illegible] اصطلاح [illegible] خورده [illegible]

گویند [illegible] معلوم [illegible]

از [illegible] حروف [illegible]

[illegible] از [illegible]

حروف [illegible] اصطلاح [illegible] را گویند [illegible]

[illegible]

[illegible] حروف [illegible] و [illegible]

و [illegible] معروف [illegible] حروف [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

این نهر را [illegible] فصل الاول در [illegible] و این [illegible]

چنین بنظر رسید [illegible] و نخود بریز [illegible] معروف [illegible] و [illegible]
آنچه بهم رسیده ضبط مهر و نامها ... مشهور بهم رسانیده و آنکه ایشان نامه ... اعلان داده
بستن [illegible] دهند که مالیات ... بر [illegible] ... ترتیب حروف تهجی
تا بر خواننده و جوینده آسان باشد اسامی اصناف [illegible] چنین باشد اسکاف
کفشدوز ساغری [illegible] الاف پالاندوز پشته ساز دباغ [illegible]
و بزاز و تنباکو فروش و چیت ساز معروف است تفنگ ساز و چخماق ساز
هر دو از یک جزو محسوب شده [illegible] در جماعت [illegible] حلوا [illegible] زرگر ساز
دریزه فروش و جوال‌دوز [illegible] ابزار [illegible] جماعت دیگر [illegible] سقط
[illegible] و تیر و تیشه و امثال آنها ساز [illegible] جزو است
و خشکبار فروش جزو است و [illegible] [illegible] فروش [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] قسم است یکی بازار [illegible] و ملبوس [illegible] میفروشند و مالیات میدهد
در بازار دکان دلاله و اجرت گرفته رخوت میدوزند و مالیات نمیدهند
[illegible] و آلات زر [illegible] زر [illegible] [illegible] و [illegible]
است [illegible] فروش [illegible] کوزه فروش است و کوزه‌گر [illegible] کوزه [illegible]
[illegible] جزو است کوزه [illegible] جزو است زری باف معروف است زرکش [illegible] طلا

و نقره و نیله زرکش آنکه طلا و نقره به ابریشم در نسخ هیئاند و جماعت چکنگرچی [illegible] آنست سازند که

آنست [illegible] و خرده [illegible] سماقورچی [illegible] جماعت [illegible] سیم کشی آنست که سیم را

مفتول سازند سراج جماعت سراج خرده و جماعت [illegible] و آنچه متعلق باینها باشد

مثل ترکش دوزی و اسباب زین دوزی و جماعت [illegible] که [illegible] اسپر [illegible]

و امثال آنرا گویند شعرباف و [illegible] باف و چرخ تاب و جماعت بافنده قماش ابریشمی

و [illegible] جماعت قالی و [illegible] صفار [illegible]

با [illegible] صباغ [illegible] و [illegible] جماعت [illegible] را صباغ

و جماعت را صباغ ابریشم و جماعت [illegible] صباغ ریسمان گویند [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] کنند کان ابریشم [illegible]

کوزه [illegible] و [illegible] لشکر را گویند [illegible]

[illegible] جماعت [illegible] جماعت [illegible] و جماعت [illegible] دارند [illegible]

[illegible] و [illegible] باف و [illegible] باف و جوال باف و [illegible]

[illegible] فروش [illegible] بازار [illegible] دکان [illegible] فروش [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

در ولایت [illegible] لا [illegible] از [illegible] صباغ ابریشم [illegible]

درست میکند و مالیات مقرر از آن باشد [illegible] [illegible] مخصوص [illegible] [illegible]

و مالیات مشغل [illegible] مقرر است [illegible] [illegible] معروف است و [illegible] [illegible] فروشند

و پوستین دوز و [illegible] دوز و ساعت [illegible] [illegible] [illegible] و کرجی [illegible]

و مال آن اکثر در حضرت [illegible] سوق الدواب بازار فروشندگان چهار پایان [illegible]

سبزی فروش [illegible] میوه فروش [illegible] فروش و مال آن [illegible] [illegible] ازرگند

و کمرکچی را [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] بعضی از اوقات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و لنگ باف و چادر باف [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] فروشند و [illegible] [illegible] [illegible] باشد و

در حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از مالیات [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و آب [illegible]

آب [illegible] عبارت از [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] چوک باف و [illegible] باف و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] معروف [illegible] و [illegible] فروش [illegible] که کنند [illegible] چهار پایان

[illegible] و [illegible] معروف و [illegible] فروش و [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] صحیح کنند [illegible] [illegible] توت و [illegible] [illegible]

ولکه

و تفنگ و نظایر آن هم بسازند حلاج و حصیرباف و حکاک و خاتم ساز و خشت مال و دلاک و نجار
فروشنده خبازی و دیگ و کباب جزو آنست خراط و جز آن از شیشه‌ها و اشیاء متفرقه و تحفه و خرده دوا
چوب تراش مثل قلمدان و شانه و سماع و دسته و قلمتراش و چاقو و دوات و [illegible] و نظایر آن خیاط
و دلال خیام خیمه و چادر دوز بشم دلال دوزی [illegible] کلیه [illegible] خلعت و رفوگر و نجار
و [illegible] ساز و زلوفروش ساعت ساز و سمور دوز سقا سایبان سوزنگر سنگتراش سلاح
[illegible] شیشه‌گر [illegible] آن هم [illegible] و حباب ساخته و اشیاء و اشیاء و شیشه [illegible]
[illegible] را فروشند شانه ساز شیشه‌گر شیشه شمع‌ساز صابون و صحاف و صندوق ساز
که مفروش [illegible] و جز آنست طباخ و [illegible] و کبابی جزو آنست طهران آسیابان طراح
[illegible] علاف [illegible] [illegible] [illegible] و دوات و دریا فروش
[illegible] و جواهر [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و زرگر و صحاف
و عطاران باشند قاشق تراش قالب تراش قاری قلیان فروش قالیباف کفاش کر
[illegible] [illegible] کاردگر کاغذ فروش کتاب فروش کلاه [illegible] [illegible] [illegible]
کهنه [illegible] کارگر شمشیر [illegible] آنست کهنه فروش کهنه [illegible] آنکه [illegible] آلات
[illegible] آنکه [illegible] طلا و نقره [illegible] آلات [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ناموت

[illegible] تا گوشه [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] اوراق طلا [illegible] فروش [illegible]

[illegible] مکتب [illegible] باشند [illegible]

[illegible] نقاش [illegible] رنگ [illegible] معروف [illegible]

[illegible] آنچه بنظر [illegible] اوراق [illegible]

درهر قسمتی شرط وقف در قاعده و آداب مصطلحی مشهور که نوشتن بر چهار رشته

رشته اوّل در قرینه و آداب [illegible] از جمله بعضی قواعد دیگر و آنچه مشروح [illegible] قطعه آن

قطعه اوّل در قرینه و آداب آن بدانکه قرینه از [illegible] است و در اصطلاح [illegible]

[illegible] از قلم [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] بقلم [illegible] بقرینه [illegible] خواه [illegible]

[illegible] حقیقت این قرینه [illegible] بیرون و حشو [illegible]

چنانکه از قرینه [illegible] تا آخر [illegible] باشد و اگر طرفین یک قرینه را [illegible] گذارد

از قرینه [illegible] تا یک قرینه تا آخر [illegible] و اگر از طرفین قرینه

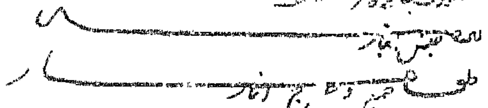
واگذارد که گوشه [illegible] یک قرینه [illegible] گوشه [illegible] باید [illegible]

[illegible] قرینه [illegible] یک قرینه تا آخر [illegible]

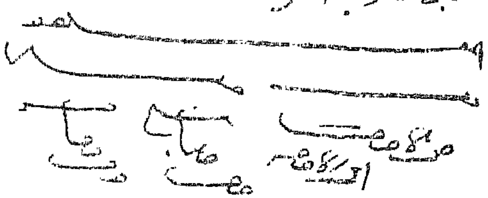
گونه که از قرینه دویم تا آخر یکسیم و نصف قوسها ضلع گونیه و قرینه دویم
گاه که هر دو بر مقابل یکدیگر شکسته هم قرینه چو تو قرینه جنس است و نقیر اکثر
سیاق القلم معروف در آفاق ضابطه چنین گفته‌اند که هم و راقیم تمکن گرید از قرینه
بالضروره قرینه با هم و لکن بیشتر بی قرینه بر سطر فیه آیه کمال گشته هر چه قرینه از لا
از قلم لذا جمله پس مناسب آنکه در اکثر سطور کلمات قرینه شود که در اصطلاح صحیح است
پس اقل درشتر جدول است مشغول تا قرینه گوید بیشتر شاید مناسب نیابد بعضی
لغوی در اصطلاحی ظاهر شود و لازم است که بی قرینه نوشته نشود که در رساله حالیه
که کتابت نیامده از سر نوشتن ذاللهم در آنجا بدی قرینه مدبا تقطیع نوشته در ترکیب آن
نوشته هر چه است در قسم در توجه اکثری قرینه بهم بنا شد تعیین از آنچه توضیح است
و معلوم که صحیح است چه نخواهد بود تا آن بعضی مدات را احتیاطا بی قرینه نوشته
چنین حرفی دیگر بهم رسد قرینه آن شود از آنکه بسته بعضی هات سطر بنا بر دویم در [illegible] دوام
چشم توجه هر دو در این سر حرف محور است هر دو در توجه جایز است و لکن تکرار صیغه
وا صحت است در یک روز بدانکه واضع این فن لطیف سطر فرمود که هم بی قرینه
منحرف نوشته چنین در وجه توجیهات و ابتدا خطوط [illegible] حرف قرینه
دال و حرف قسم است با قرینه او مذکور است [illegible] قرینه آنکه مذکور شد

بغیر خط احمر قوس در خطوط مستقیم باشد و قرینه منحنی بر خط مستقیم مانع
چنانکه قرینه اسم اسم خط تالیم در دو سر و همچنین در نقطه چنانچه اسم قرینه اسم
سمت محیط در باب تعبیر شکل قرینه و تعبیر قید و نظر
و محیط چنانکه از اسم مشتمل بر لطف قرینه مستقیم اشکال

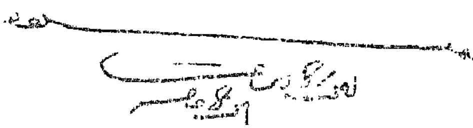
صورت خطا بر قرینه



صورت خط منحنی که قرینه اشرف که دو خط است



صورت خط قرینه اشرف که خط است



فصل دوم در تعریفات اقسام فیالست و محیط

یعنی [illegible] مقطع مدت سر اوراق را اسکونه از یک جهت بهم پیوسته [illegible]

لاکن مد در سر قید [illegible] اسم ما دام که موقوف علیه بود مد آن قید تمام نشود از قید

در سر قید دیگر گذشته نشود و این اتصال اگر اتصال مدات بود [illegible] اتصال [illegible]

اسم چنین است در حالت در وسط سر قید یک نقطه باشد [illegible] مدات را از یکدیگر جدا

دهند بخوبی چرا اگر [illegible] میان [illegible] نمانید [illegible] شکل مثلثی ظاهر و بعد از آن [illegible]

در نقطه صورت و سر رشته و تشخیص و غیره هم توجه باید پنج مد [illegible]

صورت پنج مد نوشته اگر [illegible] در طرف [illegible] صورت [illegible]

یعنی در طرف [illegible] اتصال [illegible] پنج مد

امثال آن [illegible] اتصال [illegible] چهار [illegible] پنج مد تمام

سر [illegible] ده [illegible] مقام پنج [illegible] چنین [illegible]

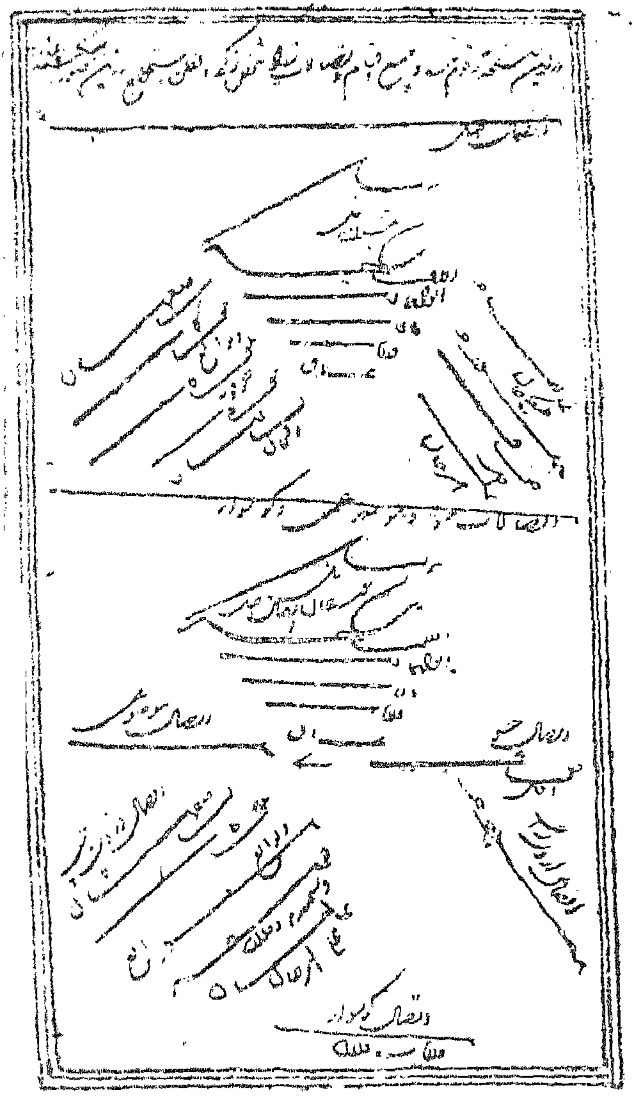
و اگر اتصال [illegible] مدات [illegible] اتصال [illegible] آنها را [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] اتصال [illegible] اتصال [illegible]

مثلث در وسط [illegible] دلالت [illegible] طرفین [illegible] دلالت

[illegible] در طرف [illegible] اتصال [illegible] و اتصال [illegible]

[illegible] اتصال [illegible] صورت [illegible]



فصل پنجم در آداب بدن و غسل و وضو و غیره با آنکه یکی از مواضع [illegible]

غسل و وضو چنانکه در بعضی کتب معتبر است در اینجا یکی از مکروهات نیز آب در وضو و غسل [illegible]

[illegible] و گوشوارد و غسل و وضو و غیره هم [illegible]

[illegible] هم [illegible] وضو و غسل و گوشوارد و غیره [illegible]

[illegible] بدن [illegible] و گفته شود [illegible]

[illegible] این وضع [illegible]

[illegible]

[illegible] چنان باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از وضو [illegible]

[illegible] در وضو [illegible]

[illegible]

[illegible] در وضو [illegible]

پیشتر قوم داشته‌اند و الّا بیاض بگذارند نباید و همچنین در زیر هر مرتبه نیز به دستوری که در
مرتبه داشته شد معمول دارند و اگر بعد از رقم باز وضع روی دیگر لازم باشد بر دفتر [illegible]
باید اگر احتیاج افتد که تفسیر از آن کنند به تفسیر از آن کنند هم بدانکه مستوفی از حشو بیارند
بعد وضع به شیوهٔ معمول نیز را در حشو نوشته در پهلوی تشخیص کلمهٔ مقرر را این صورت بنویسند و اگر چیزی
حشو مجموع باشد نباید علاوه را در پهلوی مقرر نوشته حقیقت آن را باز نمایند اگر شیء کم رودی
و الا در حشو کتابت کنند لیکن این حشو را مکرر که بیشتر از حشو ادنی نوشته و اگر چیزی علاوه
مقابل جمع کرده است از جمع سالانه یا تغییر [illegible] فرمان در قسم و نظایر آنها باز نمایند
مقرر نوشته صورتی که مفصل باید نوشت در پهلوی مقرر [illegible]
معمول الیه را باز نمایند اگر شیء کم رودی شده و الا حشو کتابت کنند [illegible]
مقرر را صورت [illegible] مقرر احتیاج شد المقرر نوشته و بعد از آن و المقرر [illegible]
المقرر که رقم المقرر در حشو را باید نوشت لیکن یک قرینه باز نمایند
باید نوشت چنانکه وسائط در حشو از قلم مرقوم بدین نهج کتابت می‌نمایند و شیئی
موضوع را باید با همان دستور فوق گفته و اگر در رقم [illegible] باشد و الّا بعد از
اتمام جمع همان دستور گفته و صورت [illegible] از قلم [illegible]

تمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نقطه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قاعده در

[illegible]

[illegible] نقطه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر در مثالهای معروف مشهوره غلطی دیده شود که گفتن آن ممتنع است یک سطر رفت درو نوشتن از آنجا

مورا کلمه متعلقه با خصوصیات نوشته می‌شود مثالهای صحیح در تحت شعر گرده و اگر نوشته شود حسب تصحیح

قاعده در رد آن هیچ جمله‌ها منزل نیز آنکه در تصحیح نیز گفتن صحیح مشهور نیز

بسیار است یا آنکه اگر بسیاریست امثال مثالها و آنقدر گفتن نیست بیات در شعر

از این وضع مفهوم مخصوص با شد مادیها در تحت جمله گرفتن ساختند و اگر آنکه

مجردات است در آنکه مثالهای لفظها در شعر نوشته ابواب وضع آنکه با

از آنجمله در تحت گفتن صحیح مثالها در مضمون تقویم گفته با این قسم شده داده ع ختم

مشهور در آمد قطعه این تصحیح نوشته او از جمله با ربط کتب با زندگی مشهور

قاعده این بود خلاف ممکن در مثالها در آنکه گذارند و گفتن سلطه تصحیح از آن

مثالها در آنکه واقع در سکه که معنی اینست در تصحیح در این است

صحت

صحیفه سطر

غلط صحیح

غلط صحت

غلط صحت

نسخه دهم در آداب دفتر اربعه و آن مشتمل بر شرح چهار قطعه است قطعه اول

در شرح اوارجه و القاب آن و خطوط تا شخص از اوارجه آگاه از سیاق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مثال آن ... قطعه ... دفتر ... [illegible]

[illegible] ها واز چه که قرینه [illegible]

مرقوم دفاتر [illegible] ابواب الجمع [illegible]

[illegible]

[illegible] مرقوم [illegible]

[illegible] ابواب [illegible]

[illegible] قرینه [illegible]

[illegible] مرقوم [illegible]

[illegible] قرینه [illegible]

[illegible] قرینه [illegible]

[illegible] مرقوم دفاتر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در دفتر [illegible] ابواب [illegible] ولایات [illegible]

ولایات و ایالات گویند [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] در [illegible]

دیگر [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] جمع [illegible]

[illegible] ولایات [illegible]

ولایات [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

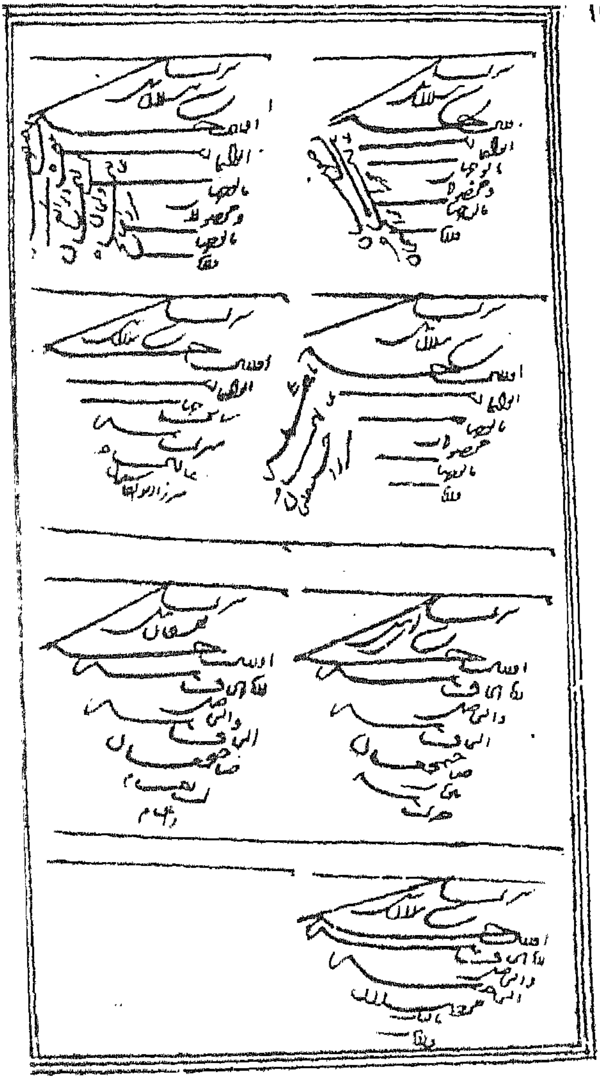
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

انتها [illegible] ابواب المال [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]



مفرد و جمیع شرایط در لیالی جمع [illegible] الله [illegible] از جمله [illegible] و [illegible] که [illegible]

پس [illegible] را [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] [illegible]

منه [illegible] [illegible] بعضی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چهارم [illegible] پنج [illegible] [illegible]

۱ استماع	۲ اقرار	۳ ارسال	۴ [illegible]	۵ استقبال
۶ [illegible]	۷ اصلاح	۸ اخوان	۹ [illegible]	۱۰ انعام
۱۱ [illegible]	۱۲ انقطاع	۱۳ انکار	۱۴ [illegible]	۱۵ مساعده
۱۶ [illegible]	۱۷ [illegible]	۱۸ [illegible]	۱۹ [illegible]	۲۰ [illegible]
۲۱ [illegible]	۲۲ [illegible]	۲۳ [illegible]	۲۴ [illegible]	۲۵ [illegible]
۲۶ [illegible]	۲۷ [illegible]	۲۸ [illegible]	۲۹ [illegible]	۳۰ [illegible]
۳۱ [illegible]	۳۲ [illegible]	۳۳ [illegible]	۳۴ [illegible]	۳۵ [illegible]
۳۶ [illegible]	۳۷ [illegible]	۳۸ [illegible]	۳۹ [illegible]	۴۰ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

موصوفست به اشتراک [illegible] بانقطاع و [illegible] بر سبیل [illegible] تنصیص ذکر [illegible]
بصیغه [illegible] چنانکه [illegible] صیغه [illegible] کرده
اسناد در صورت [illegible] جمیع [illegible] الکلام [illegible]
اشتقاق [illegible] و انقطاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الف و اگر [illegible]
[illegible] این قطعه [illegible] قاعده [illegible] اول [illegible]
الباقی [illegible] الباقی [illegible]
[illegible]

سیر نقش را همین منوال جمعیت هر رقم دلالت دارد اگر علامت مانند کلاه و جمع میان ایشان باز اگر

عدد دو و چهار نویسند و جمع در میان ایشان نصف نویسند باز اگر دو و چهار آید و جمع

میان ایشان ربع نویسند باز اگر دو و چهار میان ایشان آخر را نمونه و لیکن

نشد در تحت و بعد هر رقم دلالت و جمع در میان ایشان که گفته شد در تحت

عدد رقم که نقش این نسبت بعد از آن نیست یا در علامت ایشان اکثر در تحت آن الحق

هر رقم سه شش شده و در میان نقش ایشان در تحت آن فذلک عدد ایشان اگر چنین باشد و میان

ایشان و را علامت مخصوص چنین است نکته که فرمان نظر ایشان بر دو و چهار صورت

در صورت بدل ایشان عوض ثالث چنین است اگر سالی با قسم جمع صورت نشسته و میان ایشان را

نقش مقرر است که تمام شد با روز آمده و الا حرف جمع نشسته و اگر میان ایشان

ثالث حرف ثالث قرینه نقش نویسند دلالت بر آن حرف ثالثه و اگر در چنین ثالث نویسد

حرف ثانیه الرابع نویسند در تحت حرف ثالثه مثل تحت نهایت چنانچه

حرف ثالث با فیه الثالثه مثل تحت الثالث با فیه الرابعه و الا در آخر

ثالث اگر در علامت چنین علامت سه بر سر که گفته شد الخامس و چنان که

و اگر صورت بر علامت سه را در سر بستر آن جمع صورت کرده و الا

با قرینه نقش ثالثه و ثالثه را با فیه الرابعه می نویسند

بلکه دو دفعه باقی بما فیه الزائد بر دستور است و در نقصان والباقی بما فیه الزائد [illegible]

و ده بعد از دو دفعه باقی اگر [illegible] بدستور سابق الاضافه و جبران [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] صحیح مورد [illegible] والا باید صحیح و قرینه [illegible] باقی

بالجمله ثابت باقی بما فیه الزائد بر دستور است و بعد از نقصان والباقی بما فیه الزائد

و بعد از ثابت باقی اگر [illegible] صحیح مورد والا بعد از ده ثانیه [illegible]

در مرتبه ثالثه و رابعه [illegible] و بعد از ثابت باقی الاضافه و جبران اگر

عبث است و یکی [illegible] که در مرتبه ثانیه تصحیح [illegible] جناب [illegible] در

النقصان بدانکه اگر [illegible] علاوه بر [illegible] بعد خلاف [illegible]

و در الباقی [illegible] الاضافه و جبران [illegible] تا آخر و بعضی [illegible] النقصان

[illegible] و بعد از [illegible] و دیگر اگر علاوه شود در [illegible] جدا [illegible] غلط است بلکه در

آنچه بایست بدفعات [illegible] دلالت [illegible] اگر [illegible] عوض [illegible]

متعارف و متداول است و [illegible] و [illegible] که در [illegible]

سیاق مشهور و معروف [illegible] معمول [illegible] است آنچه [illegible]

اگر آنچه [illegible] است [illegible] نویسنده [illegible]

نیست اگر [illegible] از آنچه [illegible] است [illegible]

ش

سبب خفیف باقی است اگر دو یا بیشتر از [illegible] سالم [illegible] کمتر از [illegible]

اجزا را از عروض و ضرب به تتمه و سالم که از [illegible] در [illegible] باقی و سالم است

به تتمه و تتمه و سالم که [illegible] [illegible] مکرر [illegible] اگر در [illegible]

و حروف [illegible] حرف [illegible] مقام [illegible] تتمه [illegible]

مخرج [illegible] باید و مخرج [illegible] حرف [illegible] و همچنین [illegible]

[illegible] مخرج [illegible] و اگر [illegible] مخرج [illegible] تتمه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] [illegible] از عروض [illegible] سالم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عروض [illegible] در [illegible]

و این سالم [illegible] [illegible] [illegible] الا انها فی [illegible]

الفاصله [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible] الا [illegible]

و مکون و تصحیف [illegible] عروض و سالم و تتمه [illegible] و تتمه [illegible] [illegible]

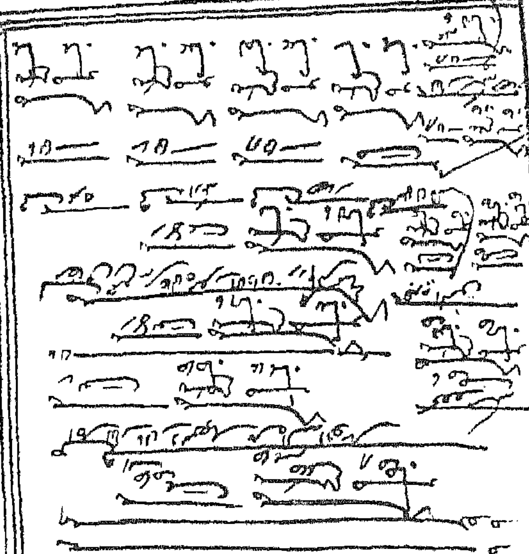
الا انها فی الفاصلة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مثل چنانکه در حرف باقی و [illegible] [illegible] [illegible]

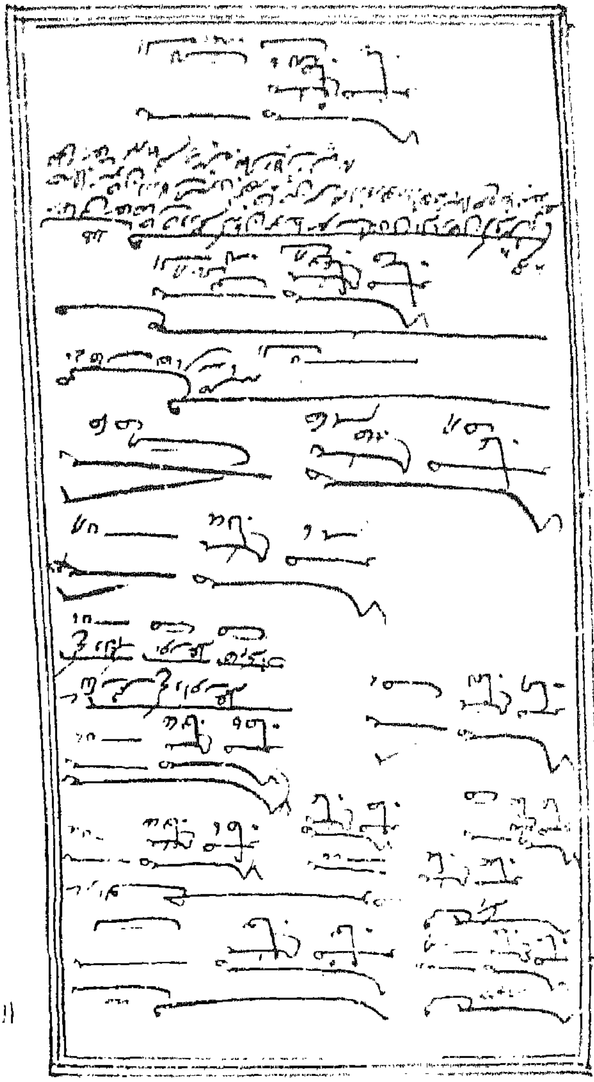
همچنین است در تتمه [illegible] [illegible] [illegible] و اما اگر [illegible]

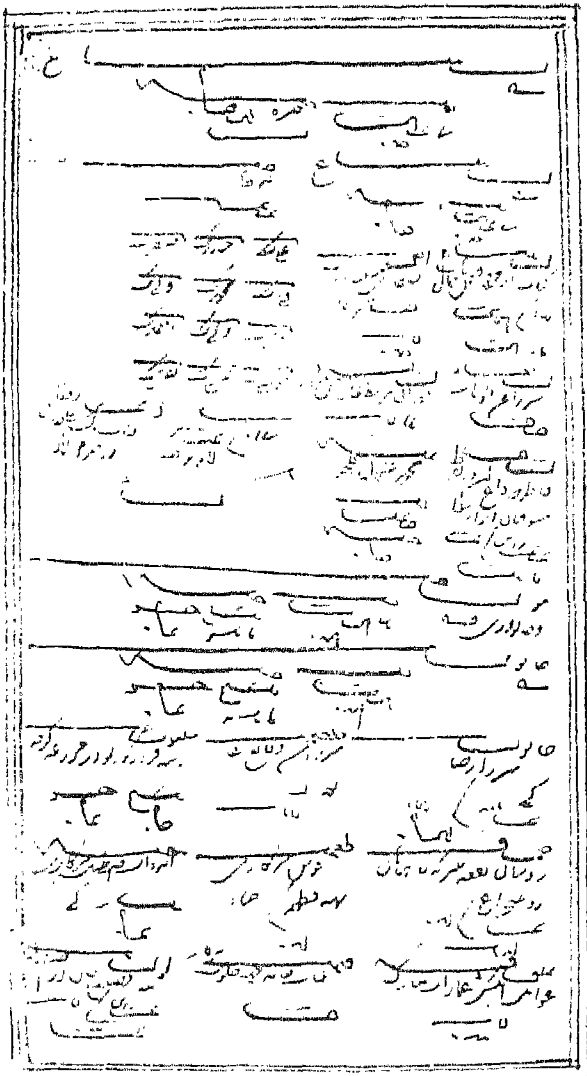
با اسقاط شد یکی از اقسام نمی‌ماند کسر مذکور مخرج باید آنچه حاصل شود حاصل کسر کوشد از کسر است تا
ولا در صورت دیگر مخرج حروف قیمت مخرج را بدون تا مسطح که از مخرج هست بیشتر یا کمتر شود کسر
کسرت مخرج حاصلست پس دیگر حرف اسقاط شود و اینها اند که اگر مطلق صورت کسر
حاصل او هم بحسب سابق الاضافه و حاصل آن گویند تا آنکه اولا ماند آنکه حاصل فی الواقع
صورت قایل شود در این صورت اگر قیمت مالیه و حصه کسر دادیست یا از در حاصل صحیح بیست الا
آنکه مقرر بود و تعلیم بود که اسقاط از کسر است مخرج آن بحسب اکثر در مقدار و حصه کسر قوم
و قدر کسر کسر و قیمت آن هم معادل مسطح مالیه شود و حصه کسر گرفته و قیمت آن اولا یابند
تمام کسر را در حصه قیمت و بعد از وضع مقدار کسر شده را باید آنچه
و قیمت قدر کسر کسر معادل مسطح مالیه شد و الا متعدد است بلکه تمام مخرج کسر
در حصه مقرر شده قیمت آنکه یا به او حصه و بعد را تمام حاصل مقرر اگر مالیه است در آن
مخرج صورت تمام مالیه و الا حروف مخرج عوض مالیه حصه می‌شد از آن
دیگر هم مثل این صد و در حرکت حروف مخرج در دفعه کرده یا عوض مالیه حصه و دیگر بنا بر
منظور و بعد از حروف مخرج بقرینه گفتن حروف یا حروف مالیه بحسب
سابق حاصل تمام مطلق در حرکت
مخرج صورت یا در حرکت حروف مخرج و بقرینه گفتن و الا اگر حصه مالیه در

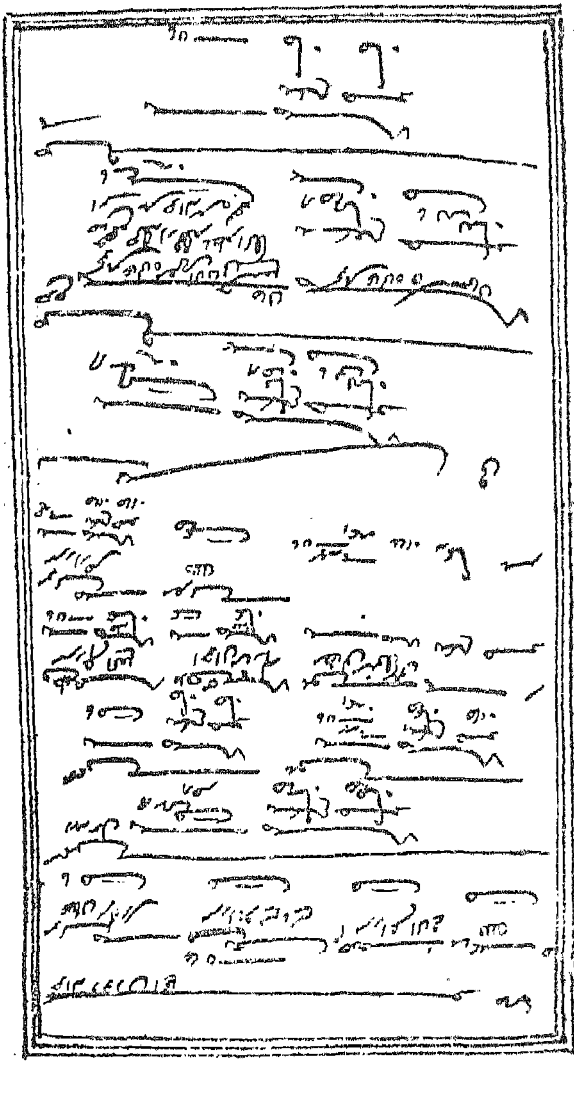
بی احتیاج بتحریر مقرر است در تحت ضم موروب یا در تحت حرف ضم علامت الف نمی‌نویسند
کذشت باید ملاحظه احتیاط نمود که مکرر نشود مثل آنکه بعد از حرف یاء علم وقفه یا تتمه
بعد از تتمه باید وقفه صحیح کنند زیرا که حرف صحیح بیشتر کذشت و همچنین در سایر اعمال و سایر جاها
دور الاضافه و جلتان و توابع آن هم این شرط نیست بلکه اکر در تحت حرف باقی الا
کوینده دور تحت وقفه باقی هم متوالی کنند و همچنین در تحت باب اما باقی و اینست
و همچنین باید که تا حفظ هر شعر قاعده در حضر و سفر باشد قاعده بلکه اکر باقی سوی
بدهند که صاحب احتیاط بیشتر شود که این باقی تنوین نیست یا آنکه نص سیاق سوی
داند بعد از آن صاحب احتیاط را آنچه مقرر شده حمات دلالت دور رفتن در این مواضع باید
الف حرف دور وقف باقی در دفتر مکرر از قسم مرتبه دور تحت یا نوشته حواله
و طلب دور از آنهم یا اسناد مذکور وقفه را در تحت قسم مرقوم دلالت دور
باقی است یا زیاده است نوشته و اکر چیزی باقی و زیاده است نوشته باقی وارد و بعد از آن
اکر اینست دور وقفه مرحوب را صحیح کنند بدستور متقابل صحیح نوشته و اکر آن
این وقفه جلد معترضه ظاهر شود باقی است مشخص شده و آنچه ظاهر شود بدستور
کتابت نمایند و اکر ظاهر است و فقط بر آن مرقوم دلالت قرار از قسم مرسل کتابت
دانا قسم سند اکر ظاهر و دو قسم ... باقی ...



[illegible]

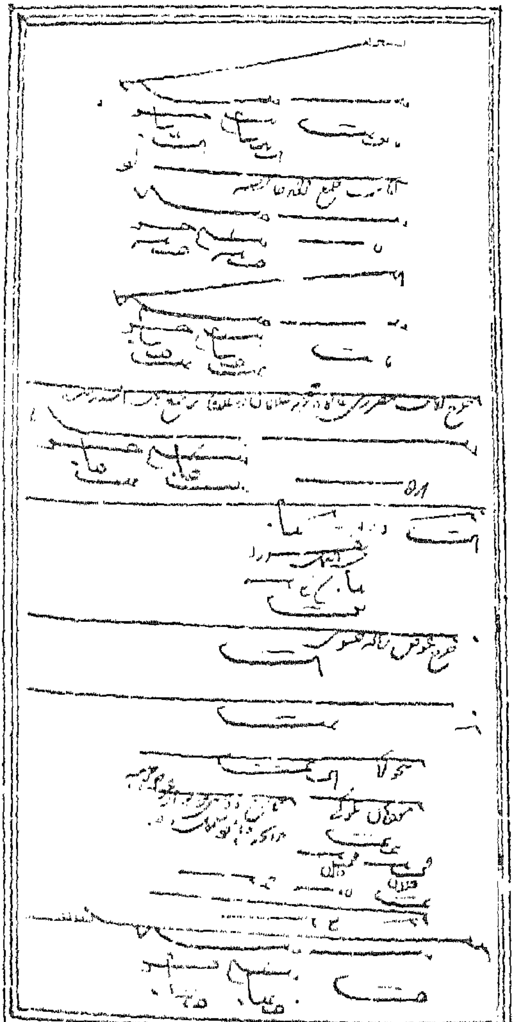






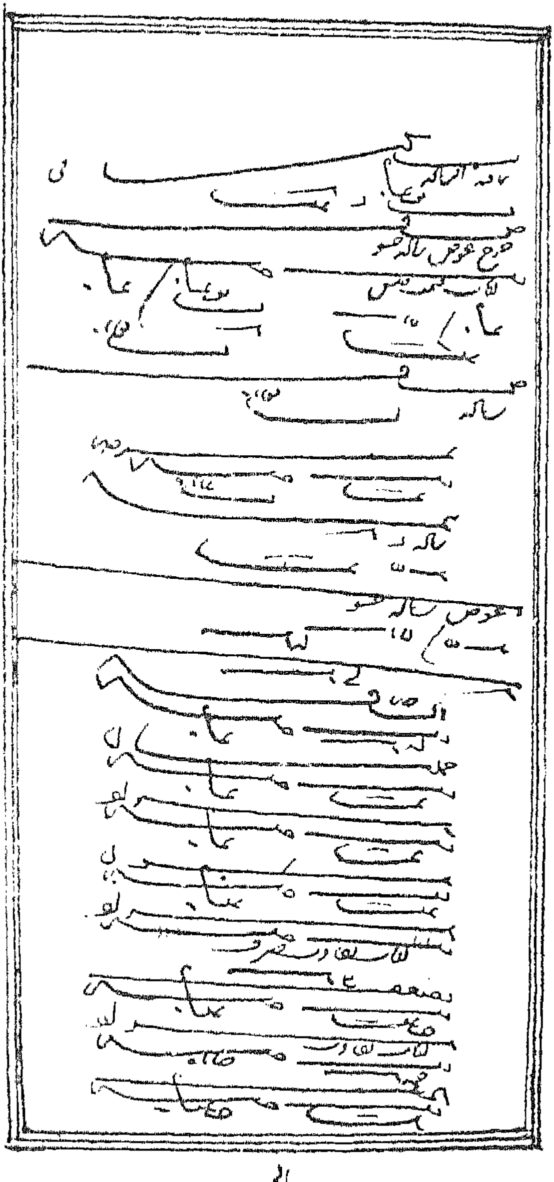
[illegible]

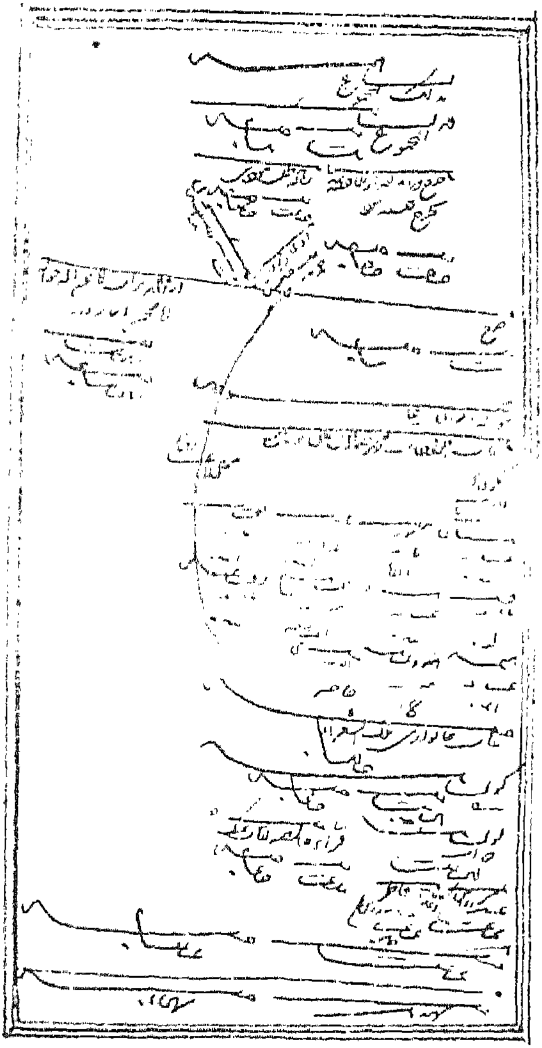
١٢١



[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible] لازم نیست [illegible] فهرست [illegible]

[illegible] فهرست [illegible]

[illegible] فهرست [illegible]

بیک قسم لازم نیست [illegible] فهرست نامه [illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد خان [illegible]

[illegible] محمد [illegible] میرزا [illegible]

محمد خان [illegible] | [illegible] | محمد خان [illegible] | [illegible]

[illegible] | حسن میرزا [illegible] | [illegible] | محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

محمود ولی میرزا	محمد [illegible] میرزا	محمد [illegible] میرزا	محمد [illegible] میرزا	محمد [illegible] میرزا
کیخسرو میرزا	بهرام میرزا	[illegible]	[illegible] میرزا	[illegible]

حسن شاه میرزا

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد علی خان	علی خان	محمد [illegible] خان	[illegible] خان

[illegible] خان — حسین خان — علی خان — [illegible] خان

القاجار

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] خان

[illegible]

میرزا [illegible]

میرزا [illegible] — میرزا [illegible] — میرزا [illegible] — میرزا [illegible] — [illegible] خان

میرزا [illegible] — میرزا [illegible] — میرزا [illegible] — میرزا [illegible] — میرزا [illegible]

میرزا [illegible] — میرزا [illegible] — میرزا [illegible] — [illegible] — [illegible] خان

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible] — حسین — [illegible] خان — [illegible]

الملک — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] السلطنه

عصمت [illegible]

[illegible] خان

القاجار

[illegible] — [illegible] — [illegible] خان — [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] معتمد الدوله

[illegible]

[illegible] — میرزا [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] — حضرت [illegible]

گرامی

مدارک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

ساحافظه [illegible]

ارو [illegible]

خان اروالے | محمد خان اروالے | اسمعیل خان اروالے

[illegible] ماکوار

[illegible] | صفر علی خان | [illegible]

[illegible] احمال

[illegible]

گورکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

کاران | [illegible]

[illegible]

اران [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اضافه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳

[illegible] در تحت [illegible] نوشته شود و در تحت [illegible] مقرره [illegible] اسم شخص که [illegible]

[illegible] مفصلا [illegible] تمام [illegible] مفردا [illegible] و الله [illegible] اینکه

مقرر [illegible] از آنکه در دفتر [illegible] ثبت [illegible]

متعلق [illegible] در [illegible] مستقیم [illegible] تقسیمات [illegible]

[illegible] ثبت [illegible] در [illegible] ثبت [illegible]

[illegible] مستقیم [illegible]

[illegible] برخواسته [illegible] فهرست [illegible]

[illegible]

فهرست [illegible] نظر [illegible]

و اگر [illegible] نوشته [illegible] نوشته [illegible] معلوم شود و اگر [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] بعنوان [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] صورت فهرست از دفتر [illegible]

[illegible] فهرست [illegible] مقام [illegible]

[illegible] مستقیم [illegible] و الله [illegible] فهرست [illegible]

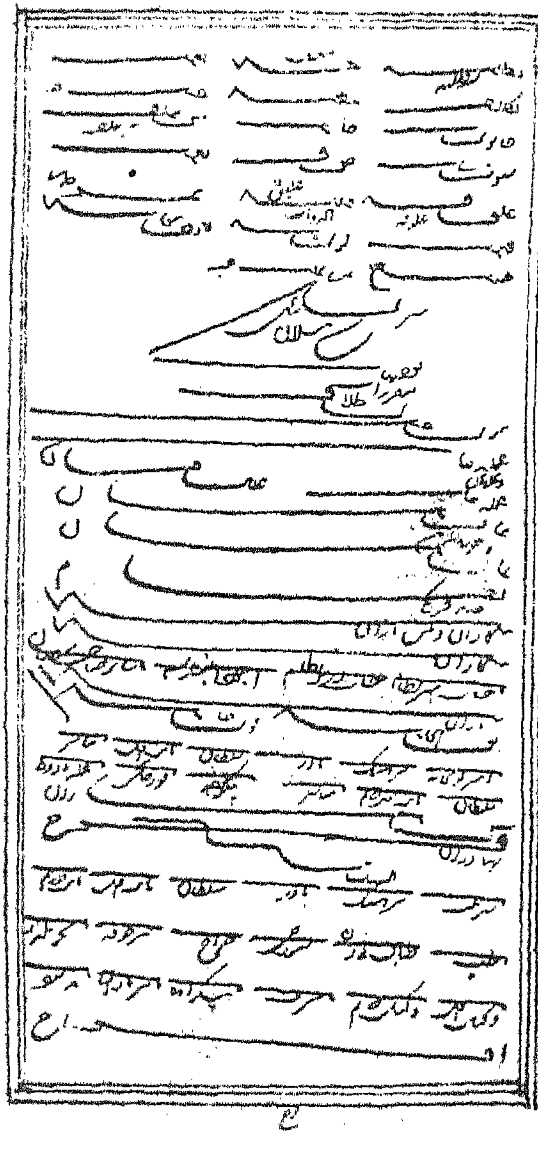
[illegible] صورت [illegible]

[illegible]

اسی
انطهال
انجها
مشاقوبالی

اردمسر اردوبک اردبیل آباد
ابردان باد کوبه سقان
طالقان خوی تبریز
شیروان سابیان اردبند
طارم قراباغ
مرند قزوین
گنجه
سلماس نخجوان
حران
ابیورد اسفراین
بسطام قومس
جرجان ترشیز
جرجان طالقان
سمنان ری قهستان
طوس طبرس
خراسان فاریاب
غزنین مرو کرمان
قاین نیشابور
مرزبان
هرات
بادغیس
آمل استرآباد
ساری جرجان
گرگان گیلان
فومن لاهیجان
مسلسل

[illegible]



[illegible]

مشروحه ثبت دفترخانه [illegible] بعضی از [illegible] تا [illegible] از آنجا [illegible]

و فرد در دفتر [illegible] ثبت [illegible] شد و [illegible] مقرر [illegible]

ثبت [illegible] شده و [illegible] جمع [illegible] مستوفی [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحکم عالیجاه میرزا [illegible]	الحکم [illegible]

[illegible]

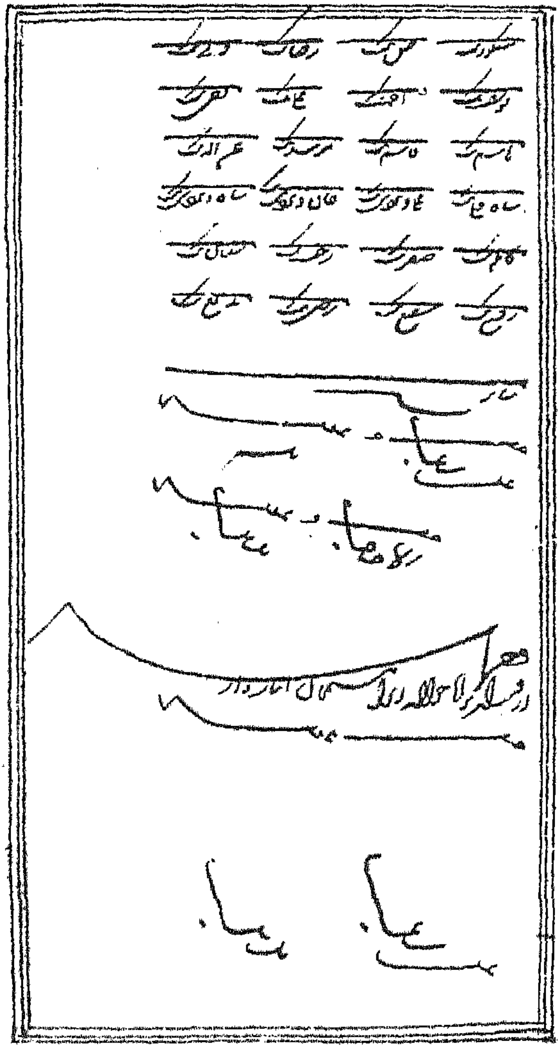
حواله [illegible] | حواله میرزا [illegible]

[illegible]

حواله دیوان [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

... ۱۳۱۱ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معرفت

معرفت

صفات

الا محمود کی [illegible]

[illegible]

[illegible]

الف

الف

[illegible]

نقد [illegible]

[illegible]

علی [illegible]

از قرار [illegible] تحریر [illegible] شرح [illegible] در [illegible] مرسوم [illegible]

[illegible] را [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکم [illegible] آنکه [illegible] [illegible]

از [illegible] از جمله [illegible] تا مبلغ ۲۵ [illegible]

در [illegible] قریه [illegible] همه ساله از قرار ثبت دفتر [illegible]

[illegible] قریه [illegible] در وجه [illegible]

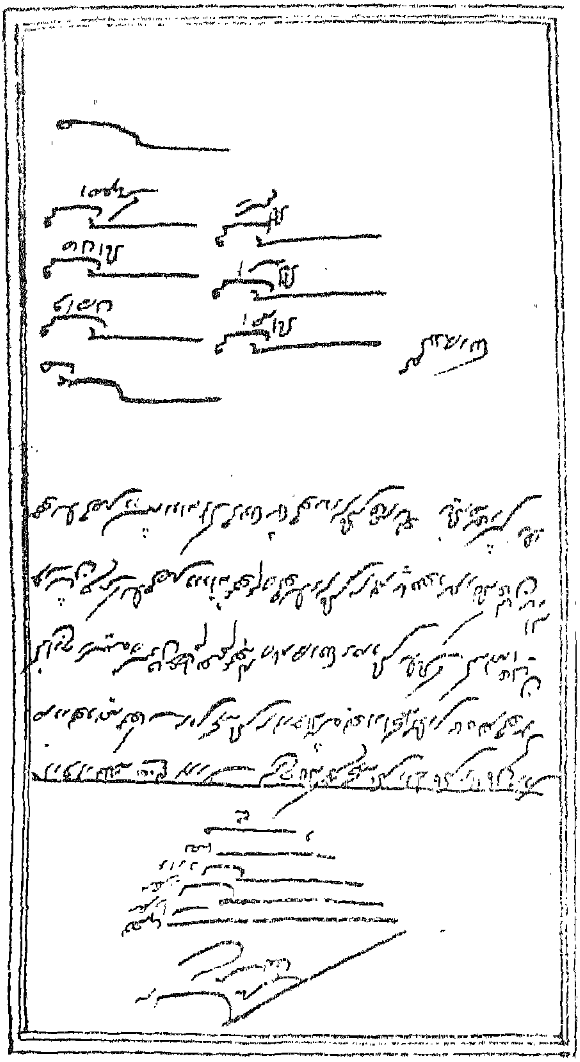
[illegible] عالیجاه [illegible] [illegible]

مقرر [illegible] [illegible]

[illegible] مقرر آنکه عالیجاهان [illegible]

[illegible] مقرر [illegible]

[illegible]



۱۸۹

[illegible]

[illegible]

فصل پنجم در نوشتن بسم الله [illegible] که متن [illegible] مطلوب و متضمن

آنست که صفحه مورد [illegible] مطلوب است در حشو صفحه نوشته شود از آنکه [illegible]

با مستعد [illegible] و اگر [illegible] الصباح [illegible] نموده [illegible] از [illegible] بسم الله [illegible]

بسم [illegible] در [illegible] است [illegible] اگر [illegible] مقرر [illegible]

[illegible] بسم الله [illegible] در [illegible] حشو الله [illegible] بسم الله [illegible]

نوشته [illegible] در حشو نوشته در فوق [illegible] السطر [illegible]

و تمام حشو [illegible] مقرر [illegible] المقرر [illegible] گذشته ترکیب [illegible]

و ترکیب عبارت از [illegible] بسم الله [illegible] گرد [illegible] در رساله [illegible]

[illegible] بسم [illegible] الله [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] قراردادست [illegible] رساله [illegible]

و [illegible] دوم [illegible] سیم پارسی [illegible]

چهارم [illegible] پنجم [illegible]

[illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible]

هشتم [illegible] نهم [illegible] دهم [illegible]

و هم آن تزئین در عبارت زبان مرغ است یازدهم اینست که سیاق نیک بشمرد و اردو

شکوه تعبیر در بحر یاقوت خوک بشم و شاعر سیاق ترکیه را بنظم گفته چنانکه

بیکی سیاق [illegible] واحد و پارسی و ترکی آن [illegible] [illegible] و من سخن [illegible]

پس قوافی و شکوه زنگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چنانکه معنی

اما سیاق [illegible] نیلا [illegible] گفته [illegible] و [illegible] [illegible] گشتن شاه

زین چار [illegible] نهنگ آید وار [illegible] [illegible] [illegible] حمد و [illegible]

مرغ [illegible] بخلک ابدکار و پس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و حواله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشهور اسم [illegible] ارسال

نفسه و [illegible] تا هیچ روز [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] گفته [illegible] را تمام

واگر [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] در آن [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

در سر ورق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تمام [illegible] مگر اینکه

بیک مرخط حواله در [illegible] میشود در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چنانکه قبض [illegible] از حواله [illegible] و صورت [illegible] [illegible] از آنچه [illegible] میشود تا اینکه

[illegible] از [illegible] [illegible] و تفصیل معلوم آن شود و [illegible] را [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۱۱

[illegible]

[illegible]

۱۵۰

هو

وزارت جلیله خارجه

هو

طلب عالی

تحریراً ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۱۱

تحریراً ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۱۱

[illegible]

۱۳۱۱ [illegible]

[illegible] ۱۳۱۱

عرض

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۱۱ [illegible]

۱۳۱۱ [illegible]

[illegible] طرح حکایت [illegible] قرائت فطره اول
در طرح حکایت [illegible]
جمیع [illegible] ثبت نماید [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] کننده [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] و تواریخ [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] تواریخ [illegible]
[illegible] رجوع [illegible]
کیفیت [illegible] تاریخ [illegible]
جمع [illegible] ترتیب [illegible]
رجوع کننده [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible]
طریقه [illegible] جمیع [illegible]
[illegible]
[illegible]

و منابع را به تفصیل نوشته [illegible] در تحت [illegible] در آید اگر [illegible] در [illegible]

نویسنده [illegible] از [illegible] اجناس [illegible] الیه [illegible] تفصیل [illegible]

تمام [illegible] کیفیت [illegible] تحریر [illegible] ترتیب [illegible] و [illegible] ربع

تا [illegible] و اگر [illegible] رجوع

[illegible] رجوع [illegible] تا آخر و اگر [illegible] بقرب [illegible] و

رجوع [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] از [illegible] را

[illegible]

[illegible] بعد از

[illegible]

[illegible] التی [illegible] دیگر [illegible]

از [illegible] در تحت [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

نمایند و از کتب توجیه و ادات کتابت نسب گفته و علامت نگرد و در دفتر

ما یزید و بعضی دیگر را بحساب نیست ایشان آنچه در شرح توجیه ادوات و ایام و

قلم و تعلیق و سایر اقلام در کتب ثبت نمایند و بعد از ثبت وقت آن کلمه را ...

که محرر را لازم در دفاتر مستند گردیم ... و مستوفی آن مسند ... خواهد ...

است در هر چه در دفاتر ... ثبت ... و اربعه جمع و خرج هر کس ...

... ثبت ... تا محرر را اگر ... حسن ... و ...

جمع و خرج هر کس را از ما اخراجات و ... و غیرها مفرده ...

قطعه ... در معرفت نوشتن خط سیاق ... در نوشتن این خط ...

در هر کلمه مستقیم بصورت ... گردد تا فرق میان این ...

خطوط ... باید از ... باشد و این ... و ...

و بعضی کلمات ... دیگر بصورت ... ثبت ... ...

... کنند ... بعضی حروف ... که اگر ... از حروف ...

... کنند ... و ... کنند پس لازم است بیان ... حروف

... حروف ... و ... حرف ... و چند حرف ...

... و ... حروف ... و ...

رابعیست پس گوییم الف و واو مخصص بتزیین است و دال و ذال و را و زا اگر بسبب منفصل
منقطع از ما قبل تجویز نقش مخصص بتزیین است و اگر متصل بما قبل است بیان رسم الخط و تزیین
و با و تا و ثا و سین و شین و فا و کاف و یا چه در وقت اتصال بحروف دیگر و چه در وقف
تمام از حروف دیگر مخصص برسم الخط میباشد و جیم و حا و خا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و غین
و میم و نون و ها در وقتی که متصل بحروف دیگر از جهت تجویز رسم الخط ... است و دال اگر
باشد و منفصل از ما بعد رسم الخط میشود و لام و الف انکه الف و لام ... لام است مشکله
تجویز ... که متصل باشد ... بغیر خط ... ... الا که
منفصل تجویز یا متصل بما بعد تجویز جایز نیست در رسم الخط ... ... آنکه ...
تعیین شود در رسم الخط یا در وسط کلمه یا در آخر کلمه واقع شود از ... ...
و نویسنده ... تجویز و نهایت احتیاط در رقم کلمات ... دارد و ...
ترکیب و منفصل کلمات ... دارد ... ...
هیچ حرفی از حروف ... کلمه را ... رسم الخط ... یا آنکه ... کلمه حرفی ... و اگر
... ... رسم الخط ... کلمات ... ترکیب شود ... ...
... هر حرف از ... حرف ... رسم الخط ... ... مسئله
و در رقم جمیع کلمات ... شود ... ...

العوام

الاسواق

مثال در مضافات القاب اگر ... آنچه ... باشد ... ...

نام ... و تصرف مختص ... ... بسلاطه ... ... نویسند فاما

حیوانات چهارپا را اگر ... ... قطعه ... و الا ... ... نویسند ...

فیل را نخست و همچنین ... ... و بعضی شتر و ... و فیل را نیز ... نویسند و طیور

و کشف و جوراب ... و ... ... را قطعه نویسند و طیور ... ...

و زین ... و چهار آئینه ... تمام سرتاپا ... و ... را ... دانه ...

... ... و ... و ... ... نویسند و دیگر ... و ... را و ...

و ... را عدل و آلات حرب را اگر ... ... شمشیر و خنجر و

و قداره و قمه ... و تفنگ با قنداق را قبضه و توپ و خمپاره و عراده

و زنبورک و تفنگ بی قنداق را لوله و قرص ... ... و ... ...

مثال ... ... را توپ نویسند و ... و ... ...

توپ ... ... و ... توپ ... را ... ...

و سایر ... را ... ...

... و ... ... و ... ...

... ... و ... ...

...

فایده ششم

دستور چنین است در اولا که آحاد و عشرات و مآت و الوف و عشرات الوف و مآت الوف را که آحاد و الف گفته می‌شود به مرتبه آحاد نویسند از یک تا نه از آن مرتبه تجاوز نکند بدین نوع ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ و از آحاد که تجاوز کند عشرات است اگر بعد از یک صفر رقم یک بنویسند ۱۰ ده باشد و اگر بعد از یک صفر رقم دو نویسند ۲۰ بیست باشد و اگر بعد از یک صفر رقم سه نویسند ۳۰ سی باشد بدین دستور تا آخر مرتبه عشرات که مرتبه دویم است و مرتبه سیم است و اگر بعد از دو صفر رقم یک نویسند ۱۰۰ صد است و اگر بعد از دو صفر رقم دو نویسند ۲۰۰ دویست باشد و اگر بعد از دو صفر رقم سه نویسند ۳۰۰ سیصد بدین منوال تا مرتبه الوف که مرتبه چهارم است و اگر بعد از سه صفر رقم یک نویسند ۱۰۰۰ هزار باشد و اگر بعد از سه صفر رقم دو نویسند ۲۰۰۰ دو هزار باشد و اگر بعد از سه صفر رقم سه نویسند ۳۰۰۰ سه هزار است بدین ترتیب تا مرتبه عشرات الوف که مرتبه پنجم است و اگر بعد از چهار صفر رقم یک نویسند ۱۰۰۰۰ ده هزار باشد و اگر بعد از چهار صفر رقم دو نویسند ۲۰۰۰۰ بیست هزار باشد و اگر بعد از چهار صفر رقم

۱۶۳

سه نویسند ۳۰۰۰ سه هزار است [illegible] الوف در هر مرتبه که

و اگر بعد از پنج صفر رقم یکی نویسند ۱۰۰۰۰۰ صد هزار چنانکه در [illegible] نظم

گر تو خواهی بدانی [illegible] و [illegible] [illegible] پنج صفر است [illegible]

و اگر بعد از پنج صفر رقم دو نویسند ۲۰۰۰۰۰ [illegible] و اگر بعد از پنج صفر

رقم سه نویسند ۳۰۰۰۰۰ [illegible] مرتبه الوف الوف [illegible]

و اگر بعد از شش صفر رقم یکی نویسند ۱۰۰۰۰۰۰ هزار هزار است [illegible]

و ات الوف الوف و الوف الوف الوف و بر این قیاس ده مرتبه [illegible]

در بیان [illegible] قاعدهٔ عجیبه [illegible] چهار [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible] چند [illegible]

چند [illegible] معلوم [illegible] [illegible] چهار [illegible] طریق [illegible]

چهار [illegible] مضاعف [illegible] را [illegible] [illegible] و [illegible] را [illegible]

و چهار را [illegible] مضاعف [illegible] و [illegible] را مضاعف [illegible]

ضرب [illegible] و [illegible] [illegible] همچنان [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] ضرب [illegible] چنان [illegible]

[illegible] مضاعف [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

۴۵۵۵۲۴ و دیگر این شش و چهار را با پانصد و هشتاد در شصت و نه ... را با نصفه
مشتر ضرب کنیم چنانکه یسیر دو نوبت مضاعف شده باشد و تضعیف این دو نوبت
چهار هزار هزار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار هزار هزار و نهصد و شصت و هفتاد و
دویست و نود و شش شده ۴۹۶۴ ۹۵۷ ۲۹۵ که این عدد چهار هزار
هزار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار هزار هزار و نهصد و شصت و هفتاد و دویست
و نود و شش را در چهار هزار هزار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار هزار هزار و نهصد
شصت و هفتاد هزار و دویست و نود و شش ضرب کنیم چنانکه تضعیف شش و چهار نوبت
خانه عرصه شطرنج نتیجه حاصل و چهار صد و چهل و شش هزار هزار هزار هزار هزار و
هشتاد و سه هزار هزار هزار هزار و هفتصد و نه هزار هزار پانصد و پنجاه و یک هزار و ششصد و
شانزده ۱۴۴۵۷۴۳۵۷۳۷۹۹۵۵۱۴۱۴ دیگر
در لیس طاق فلک و ارزش در لیس گنبد چنانکه شاعر گوید گر هر یک
تو صد افراخته باشی گر از خویش دمی بخش بگیری صد فرس طاق فلک
گر بیشتر از یک آسمان هست صد پایه در جهان است تو آسمان را
مپسند طاعت مطلق طاق فلک خیمه چنین معلوم است از اقوال حکما
سطح ابعد ... زمین تا فلک هشتم بیست و دو هزار و ... و چهار صد و

فرسخ است چون قطر قمر از طاق فلک کوکب قمر نیم ناقص کنیم چنانچه چهار صد و دو هزار و یکصد و
چهل و هشت فرسخ بود ۴۲۱۴۸ از قمر این چهار صد و دو هزار و یکصد و چهل و هشت
فرسخ [illegible] در چهار صد و دو هزار و یکصد و چهل و هشت فرسخ ضرب کنیم یکهزار هزار
هزار و [illegible] صد و [illegible] و شش [illegible] و چهار صد و [illegible] و سه هزار و [illegible] صد و [illegible]
چهار فرسخ شد ۷۷۸۴۵۳۹۵۴ دیگر این یکهزار هزار هزار و
و [illegible] و شش هزار و چهار صد و [illegible] و سه هزار و [illegible] صد و [illegible] و چهار فرسخ [illegible]
عرض در چهار صد و دو هزار و یکصد و چهل و هشت فرسخ عمق ضرب کنیم
چهار هزار [illegible] هزار هزار هزار و هشتصد و [illegible] و سه هزار هزار و
هزار و [illegible] صد و [illegible] و نه هزار هزار و یکصد و چهل و پنج هزار و [illegible]
نود و دو فرسخ بود ۷۴۸۷۳۹۷۹۱۴۵۷۹۲
و [illegible] طاق [illegible] این یک طاق و [illegible] چهار هزار هزار هزار هزار
و هشتصد و [illegible] و سه هزار هزار هزار و [illegible] صد و [illegible] و نه هزار هزار
و یکصد و چهل و پنج هزار و [illegible] صد و نود و دو فرسخ را در صد طاق ضرب
کنیم تا [illegible] طاق فلک معلوم کنند چون دو نقطه بر سر این مبلغ [illegible]
۱۷ بنهیم و صد ضرب کرده شد ۸۷۳۹۷۹۱۴۵۷۹۲۰

ردیف پس گوییم الف و واو مختص بترتیب آید و دال و ذال و را و زا اگر منفصله
منقطع از ماقبل بعینه مختص بترتیب و اگر متصل با ماقبل باشند میان رسم الخط در بیان و نون
و با و تا و ثا و سین و شین و فا و کاف و یا چه در وقت اتصال بحروف دیگر و چه در وقت
انفصال از حروف دیگر مختص برسم الخط میباشد و جیم و حا و خا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و غین
و میم و نون و ها در وقتی که متصل بحروف دیگر از نفس الحروف رسم الخط بنسبت دال اگر منفصله
باشند و منفصله از ما بعد رسم الخط مختص و لام و الف که لفظ لام الف که متصله
بعینه رسم که متصل باشند بقیه حرفها که ترکیب آمدند در شمار است اسم از ان
منفصله بعینه و متصل با بعد بعینه جایز نیست در رسم الخط تا تکرار آنکه بدو حرف
تمیز نشود در رسم الخط یا در وسط کلمه یا در آخر کلمه واقع شود از یک مثال حاصل
و نویسنده باید با کمال دقت و نهایت احتیاط در رقم کلمات سعی دارد در اسم
ترکیب منفصله کل کلام که قلم دارد لا در جایی که شکل حقیقی هر دو از هم جدا
هیچ حرفی از حروف کلمه را اشتباه رسم الخط نشود یا آنکه کلمه حرفی بحرفی داخل
تجزیه الا برسم الخط ثابته کلمه را دست و در ترکیب مشتبه نشود و اینکه در حرف
بهر حرف از نفس حروف مختص برسم الخط خود مشخص شود و از این اصل
در رقم جمیع کلمات مشخص شود و صورت از اینها ظاهر است

اعراب است

۱۳۹۳۸۲۲۳۵۹۲۳۹۴۲۵۷ه۱ه ه ه ه ه ه ه

تا نه دو صد و هفتاد و پنج هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار

هزار هزار هزار هزار هزار و هفتصد و سی و هشت هزار هزار هزار هزار هزار هزار

هزار هزار هزار هزار هزار هزار و دویست و بیست و سه هزار هزار هزار هزار هزار هزار

هزار هزار هزار هزار هزار هزار و پانصد و نود و هشت هزار هزار هزار هزار هزار

هزار هزار هزار هزار و سیصد و نود و دو هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار

هزار و هفتصد و نه و پنجاه هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار و ششصد

هزار هزار هزار هزار هزار هزار عدد از ...

و الله اعلم ... الا ... التمام

کتاب ... و الیه المرجع و المآب

الکاتب عبده ...

